

قدم اول

سارتر

فیلیپ تودی و هاوارد رید / روزبه معادی



سارتر

قدم اول

نویسنده: فیلیپ تادی - طراح: هاوارد رید
ترجمه روزبه معادی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

Sartre

For beginners

Philip Thody and Howard Read

Published in 1988 by Icon books Ltd.

تادی، فیلیپ مالکوم والر، ۱۹۲۸ -
سارتر: قدم اول / نویسنده فیلیپ تادی؛ طراح هاوارد رید؛ ترجمه روزبه معادی.
- تهران: شیرازه، ۱۳۷۸.
[۱۶۷] ص. : مصور.
ISBN 964-6578-23-3: ۹۰۰۰ ریال
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.
عنوان اصلی:
Sartre for beginner.
چاپ دوم: ۱۳۷۹: ۹۰۰۰ ریال.
۱. سارتر، ژان پل، ۱۹۰۵-۱۹۸۰ — Sartre, Jean Paul — تصویرها و
کاریکاتورها. ۳. آگزیستانسیالیسم. ۴. فلسفه فرانسوی - قرن ۲۰. الف. رید، هوارد،
Read, Howard ب. معادی، روزبه، ۱۳۵۷ - ، مترجم. ج. عنوان.
۲ ت ۲۴ س / B ۲۴۳۰ / ۱۹۴
۱۳۷۸
کتابخانه ملی ایران
۱۰۰۶۷ - ۷۸ م



سارتر

قدم اول

نویسنده: فیلیپ تودی

طراح: هاوارد رید

مترجم: روزبه معادی

طراح جلد: علی خورشیدپور

حروفچینی و صفحه‌آرایی: مؤسسه جهان کتاب

لینوگرافی: کوثر

چاپ و صحافی: فاروس

چاپ دوم: ۱۳۷۹

تعداد: ۲۲۰۰

حق چاپ و نشر محفوظ است.

تهران. صندوق پستی: ۱۱۳۸ / ۱۹۳۹۵

تلفن: ۲۵۶۰۹۸۳

ISBN 964 - 6578 - 23 - 3 ۹۶۴ - ۶۵۷۸ - ۲۳ - ۳



اگزستانسیالیزم

فردریش نیچه (۱۸۴۴-۱۹۰۰) به شیوه‌ای که به پیشگویی شباهت دارد گفته بود: «امروز اروپا با ضربه‌های پتک فلسفه می‌ورزد»؛ یکی از افرادی که محکم‌ترین ضربه‌ها را در این حوزه در قرن بیستم وارد کرد ژان پل سارتر بود. نقطه آغاز اگزستانسیالیسم او راه در عبارتی در معروف‌ترین کتابش به نام تهوع (Nausea) (۱۹۳۸) باز می‌یابیم.



اگزستانسیالیزم شیوه تفسیری است که سارتر آن را معروف ساخت. تلاش اگزستانسیالیسم بر آن است که به این مسئله پاسخ دهد که چنانچه ذات مقدسی وجود نمی‌داشت، جهانی که در آن زندگی می‌کنیم به چگونه جایی تبدیل می‌شد. او در سال ۱۹۴۳ می‌نویسد: «انسان، اشتیاقی بی‌هوده است» و با این وجود، «محکوم به آزادی است».

ژان پل سارتر، فیلسوف، نمایشنامه‌نویس، نویسندهٔ رمان و مقالات و سیاست‌پیشهٔ فرانسوی معروف، در ۲۱ ژوئن ۱۹۰۵ در پاریس به دنیا آمد. به هنگام تولد او، مادرش آن - ماری شوایتزر ۲۳ ساله بود و پدرش، ژان - بتیست ۳۱ ساله. پدر ژان - بتیست یک پزشک روستایی بود.

در ۱۷ سپتامبر ۱۹۰۶، ژان - بتیست که افسر نیروی دریایی بود در کوچینگینا به تب مبتلا شد و درگذشت.

بیوهٔ او که نمی‌توانست مخارج‌شان را به تنهایی تامین کند، برای زندگی به نزد خانوادهٔ خود بازگشت.



اجداد سارتر نیز مانند رولان بارت (۱۹۸۰-۱۹۱۵) پروتستان بودند و این می‌تواند یکی از دلایل احساس غربت او در فرانسه، که اکثر مردم آن کاتولیک هستند، باشد. پدربزرگ مادری او شارل شوایتزر، عموی آلبرت شوایتزر (۱۹۶۵-۱۸۷۵) یعنی همان کسی است که علاوه بر شهرتش در زمینه تفکر دینی و فعالیتش به منزله مبلغ دینی، موسیقی‌دان و باخ‌شناس مشهوری نیز بود.



سارتر در سال ۱۹۶۳ زندگینامه خود به نام کلمات (Les Mots) را چاپ کرد. در این زندگینامه او شرح می‌دهد که به عنوان کودکی تنها و غمگین و جدای از دیگر کودکان، چه گذشته‌ای را پشت سر گذاشته است.



در سال ۱۹۱۷، مادرش با مردی به نام ژوزف مانسی که از قبل به وی علاقه داشت، ازدواج کرد.

در مورد همسر دوم مادرش که سارتر با او کنار نمی‌آمد چیز زیادی نمی‌دانیم. تنها اینکه او پیش از این ازدواج، خود را قادر نمی‌دید که برای آن - ماری زندگی‌ای که فکر می‌کرد او لیاقتش را دارد، فراهم کند.



وقتی که توانستم به‌عنوان یک مهندس، حرفه‌ای برای خودم دست و پا کنم به آن - ماری پیشنهاد ازدواج دادم و او را با پسرش برای زندگی با خود به لاروشل بردم.

سارتر برای اولین بار در زندگیش در لاروشل به طور مرتب به مدرسه رفت. او در مدرسه هیچگاه - همانطور که انتظارش می‌رفت - چندان با همشاگردی‌هایش صمیمی نشد.



البته او از نظر درسی مشکل زیادی نداشت جز بی‌علاقگی به ریاضیات که پدرخوانده‌اش آن را برای رسیدن به حرفه مهندسی ضروری می‌دانست. او می‌خواست سارتر نیز مثل خودش مهندس شود. ژوزف مانسی خود فعالیت حرفه‌ای موفقی نداشت و سرانجام نیز ورشکست شد.

در سال ۱۹۲۰ سارتر برای تحصیل در دبیرستان هانری چهارم که مدرسه معتبری بود به پاریس بازگشت و بعد به دبیرستان لویی لوگران رفت که دانش‌آموزان آن در امتحانات ورودی مدارس عالی معمولاً رتبه‌های بالایی کسب می‌کردند. او در سال ۱۹۲۴ با موفقیت به مدرسه نورمال سوپریور وارد شد که مشهورترین مؤسسه آموزشی فرانسه در زمینه تحصیلات عالی فلسفه و ادبیات بود. سارتر تا سال ۱۹۲۸ در آن مدرسه به تحصیل پرداخت.



وظیفه اصلی مدرسه نورمال سوپریور آماده کردن دانش جویان برای شرکت در امتحان «آگرگاسیون» (امتحان تعیین صلاحیت مدرس) بود که قدمی اساسی برای طی کردن موفقیت آمیز شغل معلمی در فرانسه محسوب می شد. دانشجویانی که در این امتحان موفق می شدند، در مقام معلم از حقوق بیشتر و ساعت کار کمتری نسبت به همکاران کم رتبه تر خود برخوردار می شدند. در آن موقع نیز مثل امروز تمام محصلین سال آخر دبیرستان ها در فرانسه باید فلسفه می خواندند.



سارتر پس از اینکه، برخلاف انتظار دیگران برای اولین بار در امتحان آگرگاسیون فلسفه در سال ۱۹۲۸ رد شد، در سال ۱۹۲۹ به موفقیت دست یافت. او رتبه اول را به دست آورد و مقام دوم را سیمون دوبوار کسب کرد.

سمور آبی

سیمون دوبوار (۱۹۰۸-۱۹۸۶) بعدها در اولین جلد زندگینامه‌اش، به نام «خاطرات دختر سربراه» (۱۹۵۸) احساسات آن وقت خود نسبت به سارتر را بیان کرد.



با اینکه سارتر و «سمور آبی» (سارتر او را با این لقب خطاب می‌کرد) هرگز رسماً ازدواج نکردند، اما تمام طول عمر را با هم گذراندند.

خدمت وظیفه

سارتر پیش از اینکه بتواند در مقامی که به عنوان استادی به دست آورده بود، مشغول به کار شود، باید دوره خدمت وظیفه را می‌گذراند. به دلیل پایین بودن نرخ افزایش جمعیت در فرانسه، با وجود این که سارتر چشم چپش تقریباً کور مادرزاد بود، از خدمت سربازی معاف نشد و با شروع جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۱ به ارتش ملحق شد. او همانند یک و نیم میلیون سرباز فرانسوی دیگر، در تابستان ۱۹۴۰ اسیر شد.



البته انتظار نمی‌رفت که او بتواند چه در سال ۱۹۲۹ و یا در سال ۱۹۳۹ به عنوان سرباز رزمنده خدمت کند در نتیجه وارد واحد نقشه‌برداری شد. برحسب یک اتفاق نادر، افسر آموزش‌دهنده او در طول خدمت، ریمون آرون (۱۹۰۵-۱۹۸۳) فیلسوف فرانسوی بود که سارتر از قبل او را می‌شناخت.



بعدها این مثل در حلقه‌های روشنفکری پاریس دهه ۱۹۸۰ رواج یافت: «بهتر است هم‌منظر سارتر باشی و اشتباه کنی تا اینکه هم‌فکر آرون باشی و حق با تو باشد».

مسیرهای مختلف به سوی آزادی

در این جا بد نیست از «دو راهی»هایی یاد کنیم که دوستان و آشنایان سارتر را از او جدا کردند. پل نیزان (۱۹۴۰-۱۹۰۵)، از نزدیکترین دوستان سارتر در دبیرستان و مدرسه نورمال سوپریور معلم بود. او در سال ۱۹۴۰ در حوالی دانکرک طی عملیاتی کشته شد. آرون نیز از مشهورترین و موفقترین متفکران مدافع سرمایه‌داری لیبرال گردید.



آموزگاران فرانسوی که در بخش دولتی کار می‌کنند، همگی کارمندان موظف دولتی هستند و باید برای خدمت به مناطق تعیین شده توسط وزارت آموزش و پرورش بروند. با اینکه سارتر به لوهاور و سیمون دوبوار به ماریسی رفت، افشای این مطلب که آنها بدون اینکه رسماً ازدواج کرده باشند با هم زندگی می‌کنند در بین اولیای دانش‌آموزان که نوعاً از طبقه متوسط بودند، رسوایی بزرگی برایشان به بار آورد. مردم هر دو را به چشم هواداران عجیب و ماجراجوی جاز و سینما نگاه می‌کردند.



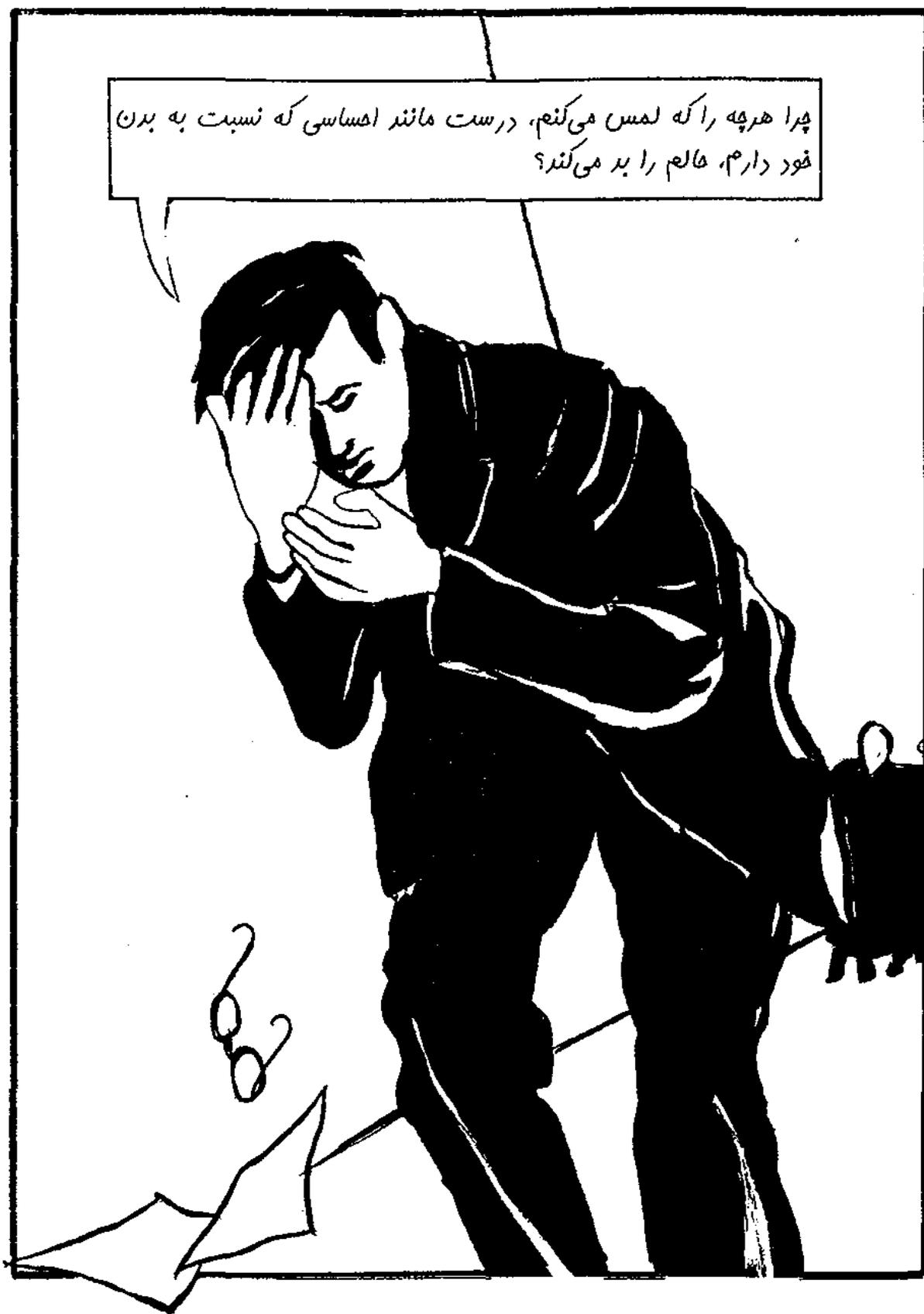
تهوع

سارتر در سال ۱۹۳۸ اولین کتاب خود به نام تهوع (La Nausée) را به چاپ رساند که نه تنها به سرعت و برای مدتی طولانی به رمانی موفق تبدیل شد، بلکه خود او نیز آن را بهترین اثر ادبی اش می‌دانست. ماجرای داستان در اواخر دهه ۱۹۲۰ یا اوایل دهه ۱۹۳۰ در یک بندر محلی فرانسه رخ می‌دهد که سارتر آنرا بوویل یا شهر گلی می‌نامد. این محل مشخصاً همانند محیط شهر لوهاور است که سارتر در هنگام نوشتن رمان هنوز در آن به تدریس اشتغال داشت.



رمان به شکل خاطرات شخصیت اصلی داستان به نام آنتوان روکانتن نوشته شده است. او مجرد است، در یک هتل زندگی می‌کند و درآمد شخصی مختصری دارد که به او اجازه می‌دهد وقتش را صرف نوشتن زندگینامه‌ای از یک ماجراجوی قرن هجدهمی به نام روپلون بکند. اما روکانتن با مشکلی مواجه شده است.

چرا هرچه را که لمس می‌کنم، درست مانند احساسی که نسبت به بدن خود دارم، خال را بر می‌کند؟



او کشف می‌کند که پاسخ اینست که اصلاً دلیلی برای وجود داشتن هیچ چیز وجود ندارد.



هر آنچه وجود دارد، بی دلیل به دنیا آمده، با ضعف و ناتوانی به زندگی ادامه می‌دهد و به طور اتفاقی می‌میرد.

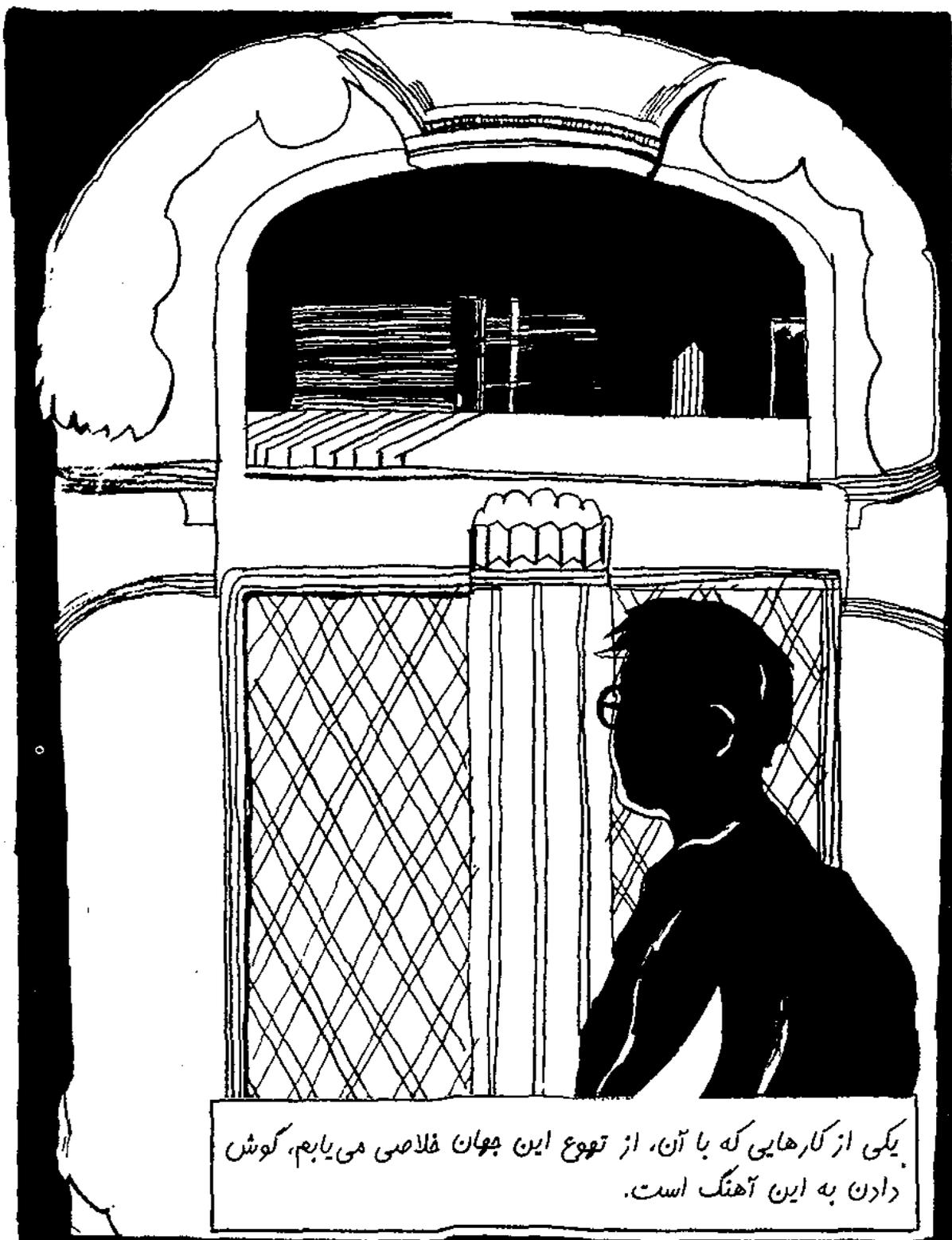
این فکر که خدایی وجود ندارد تا سرانجام عدالت و قضاوتی نهایی را در جهان برقرار سازد، دلیل اصلی تهوع روکانتن است. همین کشف شهودی که سارتر آن را از زبان روکانتن «بی بازگشتی کامل و پوچی تمام حوادث جهان» می‌نامد، عامل احساس تهوع همیشگی او است.

حال بهم خوردگی و احساس تهوع، ناشی از زیاده‌روی و افراط است. اگر زیاد بخوریم یا بنوشیم، احساس تهوع می‌کنیم و روکانتن به این دلیل احساس تهوع می‌کند که وجود همه چیز را در جهان بیش از اندازه می‌داند و او این اضافی بودن را، نه فقط در اطرافش، بلکه حتی در درون وجودش نیز احساس می‌کند. وجود خدا دلیلی بسیار خوبی برای وجود جهان و تمام چیزهای موجود در آن است چون در این صورت، «او است که» آنها را طبق خواسته مقدس خود آفریده.



اما اگر فکر کنیم خدایی وجود ندارد، وجود همه چیزها به یک اندازه غیرضروری است؛ همین اتفاقی بودن چیزها، همین پوچی نهادینی که روکانتن در اطراف خود حس می‌کند، آن چیزی است که در او احساس تهوع را پدید می‌آورد.

روکانتن بخش عمده‌ای از وقتش را در کافه‌ای می‌گذراند که یک دستگاه پخش موسیقی دارد که صفحه‌ای از سوفی تاکر به نام یکی از این روزها را پخش می‌کرد.



یکی از کارهایی که با آن، از تهوع این جوان فلامی می‌یابم، گوش دادن به این آهنگ است.

چراکه او به این نتیجه رسیده بود که این آهنگ مثل دیگر نغمه‌ها و مثل تمام مفاهیم ریاضی، از پوچی و وفور عظیم و تهوع‌آور هستی موجودات عادی مبرّا است.

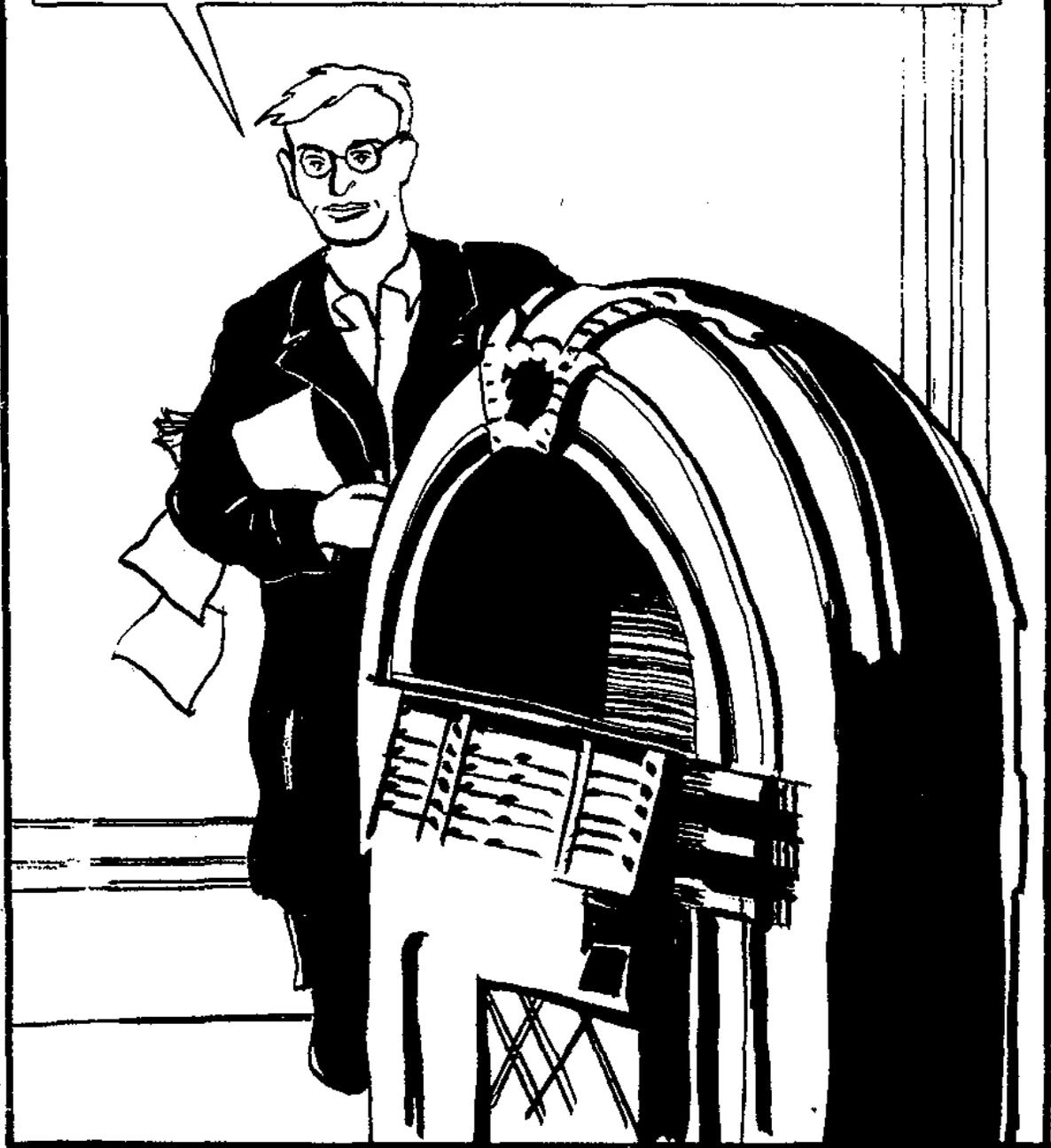
دقیقاً همانگونه که یک دایره تعریف خود را به همراه دارد، یعنی از چرخیدن خطی حول یک نقطه ثابت پدید می‌آید، هستی یک قطعه موسیقی نیز ورای وجود فیزیکی تصادفی و احتمالی در دنیای معمول است.



این آهنگ، ورای وجود است به این معنی که هیچ حادثه‌ای در دنیای اشیاء معمولی نمی‌تواند بر آن تأثیری داشته باشد.

اساساً راه‌حلی که روکانتن برای مشکل خود می‌یابد راه‌حلی زیبایی‌شناسانه است. تهوع با تصمیم او برای نوشتن کتابی از گونه‌ای خاص خاتمه می‌یابد.

این اثر نه فقط به سفتی و زیبایی فولاد نفوادم بود و در نتیجه مبراً از بی‌مایگی تهوع‌آوری که جهان طبیعی را در بر می‌گیرد؛ بلکه انسان‌ها را نیز از بودن فویش شرمند می‌کند.



ارائه این هدف جدید نشان‌دهنده شیوه آموزگاران‌ای است که در تمام آثار سارتر دیده می‌شود. او فقط نویسنده نگرانی‌های خود نیست. او نویسنده‌ای است که دوست دارد همان احساس نگرانی و گناه را به خواننده خود نیز انتقال دهد.

سارتر این اندیشه‌ رهایی از طریق هنر را در دیگر آثار مهم‌اش دنبال نمی‌کند. بیشتر، همت بلند روکانتن است که وجه آموزشی دیگر کتاب‌های وی می‌گردد. بعید نیست که ریشه این حالت آموزگارانه، ارث سارتر از پدر بزرگ پروتستانش باشد، فردی که نگذاشت او کودکی عادی‌ای را سپری کند و همان پیرمردی که عموی مردی سخت‌گیر چون آلبرت شوایتزر، مبلغ مسیحی بود.



در کتاب تهوع، این گناهکاری منجر به این عقیده می‌گردد که می‌بایست برای انسان‌ها حقوقی را قائل باشیم. یکی از قوی‌ترین صحنه‌های داستان زمانی است که روکانتن دیدار خود را از گالری هنری شهرداری بوویل توصیف می‌کند. در آنجا با دیدن تصاویر چاپلوس فرزنانگان محلی بوویل، دو فکر به او هجوم آورد:



این وجه از داستان بیان نفرت طبقه متوسط فرانسه است که به تدریج تمام تفکر، نوشته و کارهای سارتر را تحت‌الشعاع خود قرار داد.

اگزستانسیالیزم

از دید یک ناظر خارجی، اوایل فعالیت حرفه‌ای سارتر به عنوان دانشجو و معلم، پیوستن موفقیت‌آمیز فردی بسیار متفکر به ساختار اجتماعی‌ای است که کاملاً مطبوع خواسته‌ها و استعدادها را است. با این وجود کتاب‌هایی که دستاورد تجربه این بخش از زندگی سارتر هستند، جدالی بی‌وقفه بر ضد جامعه‌ای که او در آن به دنیا آمده و نظامی که او را آموزش داده بود به نمایش می‌گذارند.

این را می‌توان از طریق تصور فلسفی سارتر از اگزستانسیالیزم توضیح داد که در سخنرانی سال ۱۹۴۶ او با عنوان «اگزستانسیالیزم و اصالت بشر» مطرح شد.



این فکر که به صورت احساس فیزیکی در کتاب مطرح شده، موضوع اصلی تهوع است.

سوسیالیسم

تفکر در مورد نتایج این فرض که خدایی وجود ندارد، در تمام آثار سارتر جریان دارد. بی تفاوتی کامل او به مسیحیت در تنها جایی که در یکی از آثارش از مسیح یاد می‌کند نشان داده شده: «مسیح آشوبگری سیاسی بود که رومی‌ها اعدامش کردند». همانطور که در آثار سارتر مباحثی که به‌طور مستقیم مسیحیت را رد کند نیامده بخش خاصی نیز به نکوهش و مطرود شمردن ماهیت سرمایه‌داری و روشن کردن پستی بورژوازی اختصاص پیدا نکرده است. او آشکارا اطمینان داشت که خوانندگانی خواهد یافت که در هر دو مورد با او توافق کامل دارند و در نتیجه نیازی نمی‌دید که در مورد هیچکدام از این مباحث صراحتاً به بحث بپردازد.

آیا واضح نیست؟ تنها گونه مطلوب سازمان اقتصادی
در دنیای مدرن، شکلی از سوسیالیسم است.



شوق او به سوسیالیسم در کنار دیدگاه بدبینانه بنیادینی که در جهان بینی اش به طور ثابت مشاهده می شود عجیب است. این موضوع در مصاحبه ژاکلین پیاتیه از روزنامه لوموند با سارتر در آوریل ۱۹۶۴ مطرح شد.



تخیل و آزادی

در دوره‌ای که سارتر فعالیت حرفه‌ای‌اش را به عنوان یک معلم با آغاز حرفه جدیدش به عنوان یک نویسنده بسیار موفق همراه می‌کرد، روی موضوعات مشخصاً فلسفی، خصوصاً مسئله تخیل نیز کار می‌کرد.



اولین نتیجه این تحقیقات، بررسی کوتاهی به نام *تخیل* (۱۹۳۶) بود که توصیفی محتاطانه از دیدگاه‌های فیلسوفان پیشین ارائه می‌داد و دیگری اثر نو و جالبی بود به نام *روانشناسی تخیل* (۱۹۴۰). هیچکدام از این کتاب‌ها تأثیری همانند کتاب تهوع نداشت. تهوع به عنوان حادثه بزرگ دنیای ادبیات سال ۱۹۳۸ در فرانسه شناخته شد و در طبقه‌بندی ادبی سال ۱۹۵۰ جزو شش کتاب برتر فرانسوی در نیمه اول قرن بیستم جای گرفت.

هر دو کتاب او دربارهٔ تخیل، درآمدی است بر عقیدهٔ محوری اکثر کتاب‌های بعدی سارتر یعنی آزادی انسان. او نه تنها نویسنده‌ای است که تکان‌دهنده‌ترین تعبیر را از نتایج نبود خداوند در آثارش می‌آورد، بلکه فراتر از تمام اینها فیلسوف آزادی انسان است.



اثبات آزادی

آنگونه که سارتر در مقاله‌ای طولانی به نام ادبیات چیست؟ (۱۹۴۷) مطرح می‌کند، اگر ما همانند کامپیوتری برنامه‌ریزی شده بودیم که به محرک‌های منفردی که تک تک لغات چاپی به تنهایی در ما ایجاد می‌کنند، پاسخ دهیم، هرگز نمی‌توانستیم متن فاصله بگیریم و مفهوم کامل آن را به عنوان یک کل واحد درک کنیم.



و در بافتی کلی‌تر اگر ما نمی‌توانستیم از شرایط محیط اطراف خود جدا شویم و آنچه را که وجود ندارد تصور کنیم - کاری که به وضوح تمام انسان‌ها قادر به انجام دادن آن هستند، هرگز آزاد نمی‌بودیم.

توانایی تصور آنچه واقعاً وجود ندارد، اثبات دقیقی است بر اینکه انسان اسیر آن جبری نیست که زندگی و مسیر بلوغ حیوانات، درختان و صخره‌ها را تعیین می‌کند. در این موجودات، آنچه هستند - هستی‌شان - یعنی آنچه برای آن‌ها مُقَدَّر است توسط ماهیت‌شان تعیین می‌شود.

میوه بلوط راهی جز تبدیل شدن به درخت بلوط ندارد. توله سگ، سگ فوهر شد و سنگ آهک، سنگ باقی فوهر ماند.

درخت بلوط می‌تواند طبق شرایط خاک، بزرگتر یا کوچکتر باشد.

فرمانبرداری و وحشی‌گری سگ، طبق تربیت اوست.

این تکه سنگ، قطعه‌ای از دیوار یا سافتمان است که آنگونه که انسان می‌فواسته، شکل یافته است.

ماهیت و هستی

تنها نوع بشر است که انتخاب می‌کند. سارتر می‌گوید از همین روست که هستی انسان‌ها، بر ماهیت‌شان تقدم می‌یابد. انسان‌ها پیش از آن‌که خطا کار، مسیحی معتقد، بُزدل، شجاع، محافظه‌کار یا سوسیالیست باشند، وجود دارند.



در انسان و فقط در انسان است که هستی بر ماهیت تقدم می‌یابد. ما هستیم و پیش از اینکه هر چیز دیگری باشیم، آزادیم. این عقیده تعبیر مثبتی از اوضاع نسبت به ناامیدی هستی‌شناختی‌ای که کتاب تهوع در مقابل ما می‌گذارد ارائه می‌دهد. ما نه تنها به خاطر فقدان هرگونه برنامه‌ریزی مقدس یا مشیت الهی که باید به آن تن داد، اخلاقاً آزادیم بلکه برای این آزادی دلیلی اساسی نیز وجود دارد: تنها نوع بشر است که انتخاب‌هایی انجام می‌دهد که در آنها وجوه اخلاقی در نظر گرفته شده‌اند.

ارزش اخلاقی هستی

در آثار سارتر استعاره‌های برگرفته از جهان طبیعی نسبتاً کم دیده می‌شود. حتی در ادبیاتی مثل ادبیات فرانسه که گفته می‌شود مدنی و با نزاکت است، سارتر بیشتر برای شهرنشینان می‌نویسد تا برای روستاییان. اما در بخشی از سخنرانی سال ۱۹۴۶ دربارهٔ اگزستانسیالیسم و اصالت بشر، او برای توضیح عقیده‌اش از طبیعت مثال می‌آورد.



همانطور که ما نمی‌توانیم هنگام نزدیک شدن به پرندگان مانع بالا پریدن آنها شویم، راهی نیز وجود ندارد که جلوی تولید ارزش‌های اخلاقی‌ای را که از رفتارهای ما ناشی می‌شوند، بگیریم.

دورویی: قصه‌ای آشنا

این موضوع را می‌توان به طور مشخص در کتاب بعدی سارتر، دیوار (Le mur) که بلافاصله پس از تهوع منتشر شد، مشاهده نمود. این کتاب که شامل پنج داستان کوتاه است در ماه جولای سال ۱۹۳۹ به چاپ رسید. یکی از این داستان‌ها که دومین طولانی‌ترین داستان کتاب است «فضای خصوصی» نام دارد، نه تنها تحلیلی از ارزش‌هاست بلکه کنکاشی است عمیق در مسأله «دورویی» که سارتر به طور مشخص به آن پرداخته است.



این دقیقاً همان کاری است که شخصیت اصلی داستان، فروشنده‌ای در یک مغازه پاریس به نام لوسین کریسپین، سعی می‌کند انجام دهد و تا حدی هم موفق می‌شود.

او با مرد نسبتاً نالایقی به نام هانری ازدواج کرده است.



اما هانریت از این متعجب است که چرا دوستش می‌خواهد به منطقه‌ای از پاریس برود که هانری مطمئناً او را در آنجا خواهد دید و می‌چس را خواهد گرفت.

خلاصی از آزادی

هنگامی که آن اتفاق غیرقابل گریز رخ می‌دهد و هانری (شوهر همیشه آرام)، با خشونت بازوی همسر خطاکارش را می‌گیرد، لوسین (همسری که تصمیم به جدا شدن گرفته بود) بی‌آنکه سعی کند فرار کند خود را مثل یک کیسه پر از لباس بی‌حال و بی‌رمق‌رها می‌کند تا هانری از یک سو و هانریت از سوی دیگر او را بکشند.



همگی ما می‌توانیم وضعیت‌هایی را به یاد بیاوریم که در آن‌ها تمام امکانات را به گونه‌ای فراهم کرده‌ایم تا فردی دیگر به جای ما تصمیم بگیرد.



این تنها به این دلیل است که ما آزادیم و از آزاد بودن خود می‌ترسیم؛ به این خاطر سعی می‌کنیم از آن فرار کنیم و گاهی هم که می‌توانیم خود را از شر این آزادی خلاص کنیم، احساس راحتی و آرامش می‌کنیم.

ذهن بر مسند حکومت

از نظر سارتر، انسان‌ها در عین حال چنان هستند که همیشه ذهن است که بر مسند فرماندهی نشسته و نه بدن. مثلاً لوسین به این دلیل که زنی عاشق پیشه و حساس که از زندگی با همسر نالایقش - هانری - ناراضی باشد نیست که مایل است او را ترک کند و به نزد پیر برود، بلکه این کار را صرفاً برای خرسند کردن پوچی‌اش انجام می‌دهد.



رفتار او نمایانگر وضعیتی است که سارتر آنرا در مهم‌ترین اثر فلسفی خود به نام «هستی و هیچ» (۱۹۴۳) به طور کامل شرح و بسط داده.

هرگاه که توانسته‌ام به ریشه مسئله لذت نبردن دست یابم، آنرا ناشی از تصمیمی خودآگاهانه یافته‌ام.

در آن کتاب جمله‌ای را از ویل هیلوم استکل روانشناس اطریشی را تکرار کرده‌ام که می‌گوید.

هراس لوسین از این است که اگر سرانجام با پیر فرار کند تصمیمی اتخاذ کرده که فقط و فقط خودش در برابر آن مسئول است.



احساسات چیست؟

اعتقاد به حاکمیت مطلق عقل بر بدن، دستمایهٔ همیشگی تفکر سارتر است. این حاکمیت تا جایی که رابطهٔ ذهن - بدن در پیچیده‌ترین حالت خود، به احساسات می‌رسد نیز ادامه دارد. از نظر او این اتفاقی نیست که در زبان فرانسه به جای «عصبانی شدن» می‌گویند: "Se mettre en colère" یعنی خود را در عصبانیت قرار دادن.



آخرین و طولانی‌ترین داستان از پنج داستان مجموعهٔ دیوار به نام «کودکی یک پیشوا» به بررسی همین مسئلهٔ رفتار انتخابی می‌پردازد.

شخصیت اصلی داستان، یک بورژوازی جوان فرانسوی است به نام «لوسین فلوریه»، که سطح درک و آگاهی او از پوچی و تصادفی بودن خودش همچون آنتوان روکانتن است.



در عوض او حس می‌کند همچون صخره‌ای سرد و بی‌رحم است و نه تنها از حق خود برای هدایت جامعه اطمینان دارد، بلکه شکنجه و آزار یهودیان را نیز وظیفه خود می‌داند.

هنگامی که در سال ۱۹۴۶ سارتر کتاب مشهور خود به نام تأملاتی درباره مسأله یهود را منتشر کرد، به یاد فرانسوی‌ها آورد که مورد لوسین، یک مورد انحرافی نبوده بلکه موردی کاملاً معمول در جامعه فرانسه بوده است.

دیدگاه سارتر نسبت به احساسات در رابطه با پدیده‌ای مثل «ضدیت با یهود» بیشتر قابل قبول است تا پدیده‌های عام‌تر و پیچیده‌تری مثل هیجان، اندوه، شادی، حسادت، خوشی، ناراحتی، رضایت و یا عشق به کودکان.



داستان لوسین امروزه بیشتر از آن نظر قابل توجه است که پیش درآمدی است بر دیدگاهی که سارتر بعدها به طور دقیق‌تر در ادبیات چیست؟ (۱۹۴۷) مطرح نمود. آن دیدگاه این است که نوشتن خلاق تنها هنگامی به منصفه ظهور می‌رسد که نویسنده به مسایل جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند بپردازد.

تجربه جنگ

اگرچه تهوع‌رمانی است که از جامعه فرانسه توصیفی بسیار انتقادی ارائه می‌دهد، اما رمانی نیست که در آن ادعا شده باشد که راهی وجود دارد که از طریق آن کسی کاری در این زمینه انجام دهد. تغییر نگرش سارتر در این زمینه حاصل تجربه گرانبهای او در جنگ جهانی دوم بود: هم به عنوان اسیر جنگی و هم به عنوان عضوی از گروه مقاومت در مدت زمان اشغال فرانسه. البته او هیچکدام را عملی مهم یا شجاعانه نمی‌دانست. او در سال ۱۹۵۲ گفت که در سال ۱۹۴۵ به کشفی رسید که بعدها بر تمام نوشته‌های او غالب شد.

جامعه به طبقات تقسیم می‌شود نبرد میان این طبقات و اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم نبرد میان داراها و ندارها است که نیروی محرکه در تاریخ بشریت به شمار می‌رود.





این یک نمایشنامهٔ عجیب دربارهٔ تولد عیسی است و از اجرای دیگری از آن به جز اجرای دسامبر سال ۱۹۴۰ در تئاتر «استالاگ ۱۲» در شهر تریه اطلاعی در دست نیست. این همان شهری است که بعد از شکست ارتش فرانسه در اوایل تابستان آن سال، سارتو در آن به دست آلمانی‌ها اسیر شد.

شخصیت اصلی این نمایش کدخدایی است یهودی به نام باریونا که در فلسطین اشغال شده توسط رومی‌ها زندگی می‌کند.



او براساس این عقیده که هم فرزندش و هم مسیح، آزاد به دنیا می‌آیند و باید این حق را داشته باشند که تا ابد از زندگی خود لذت ببرند، به چنین کاری دست می‌زند.

او سرانجام تصمیم می‌گیرد برای نجات فرزند خود (که هنوز به دنیا نیامده) و مسیح نوزاد از قتل‌عام‌هایی که به دست شاه‌هرود و رومی‌ها راه می‌افتاد، قیامی را سازمان‌دهی کند.

از شادمانی در آثار منتشر شده در زمان حیات سارتر، چندان خبری نیست؛ در این نوشته‌ها فضای غالب، آکنده از اندوهی عمیق است. در حقیقت همانطور که خواهیم دید کنجکاوی برانگیزترین وجه فعالیت حرفه‌ای سارتر در دهه ۱۹۴۰ در تضاد بین دیدگاهی خوش‌بین و آینده‌نگر است و دیدگاه دیگری که در پایان کتاب هستی و هیچ (۱۹۳۴)، با این جمله بیان می‌شود که «بشریت، اشتیاقی بی‌پایان است».

پوچی

سارتر تنها نویسنده‌ای در فرانسه میانه قرن بیستم نیست که بین فلسفه اجتماعی - سیاسی فعال و زنده و ناامیدی روحی عمیق‌اش تناقضی واضح دیده می‌شود. آلبر کامو (۱۹۳۰-۶۰) نیز با او در این حس شریک بود. کامو که تا اوایل دهه ۱۹۵۰ از دوستان نزدیک سارتر بود، در نهضت مقاومت فعالیت می‌کرد و همزمان به نویسندگی مشغول بود. می‌توان از میان کتاب‌های او به بیگانه (۱۹۴۲) و افسانه سیزیف (۱۹۴۳) اشاره کرد که در آنها زندگی انسانی اساساً پوچ و بی‌معنی تعبیر شده است.

سارتر و کامو و شخصیت‌های برجسته‌ای داشتند و اهمیت تاریخی زندگی‌شان در آن زمان حتی مهم‌تر از آثاری بود که چاپ می‌کردند. هر دو نویسنده در آثارشان به بیان و توصیف تنگنای اساسی اروپای بعد از جنگ پرداخته‌اند.



مگس‌ها

اولین واکنش سارتر به مسئله جنگ در اولین نمایشنامه خوش‌بینانه او، مگس‌ها ارائه شد. این نمایش در پاریس به روی صحنه رفت. مگس‌ها براساس افسانه اورست پسر آگاممنون - پادشاه یونانی نوشته شده که برای انتقام قتل پدرش به آرگوس باز می‌گردد و نه تنها آیژیستوس غاصب را می‌کشد بلکه مادر خود، کلیمتسرا را که در واقع آگاممنون را کشته بود نیز به قتل می‌رساند.



جنگجوی نهضت مقاومت

در نمایشنامه اصلی نوشته آشیلوس (حدود ۴۵۶-۵۲۵ قبل از میلاد) که اورسیتا نام داشت (۴۵۶ ق. م)، اورست راهی جز انتقام قتل پدرش نداشت.



اورست در مگس‌ها نمادی است از نهضت مقاومت که سارتر آن را همچون تلاشی برای بازگرداندن آزادی از دست رفته کشور که توسط آلمان نازی و رژیم خائن ویشی غصب شده به تصویر کشیده است.

اعضای نهضت مقاومت نباید در کشتن آلمانی‌های غاصب (یعنی همان
آیژیستوس‌ها) بیم و هراسی به دل راه دهند...

و نیز در کشتن هم‌دستان فرانسوی آلمانی‌ها (یعنی
همان کلیتمنسترا) که به آنها کمک کردند قدرتی را که
دور از عدالت و به زور به دست آورده بودند - حفظ
کنند.



هنگامی که اورست در پایان نمایشنامه از ابراز ندامت برای آنچه انجام داده سرباز
می‌زند، قهرمان حرکتی می‌شود که بعدها سخت‌ترین منتقدان سارتر آن را با تمسخر
«مقاومت‌گرایی» نام نهادند.

اورست با آگاهی کامل نسبت به آزادی و مسئولیت خود، عملی را انجام داد که برای همشهریانش نیز آزادی به ارمغان می آورد. همین عمل از او برای جوانان فرانسوی که در اواسط دهه چهل پا به سن بلوغ می گذاشتند، یک قهرمان ساخت.



سارتر بلافاصله پس از جنگ همان چیزی را گفته بود که آنها می خواستند، بشنوند.

هستی و هیچ

اما سارتر از همان سال ۱۹۴۳، عقایدی بسیار متفاوت را در هستی و هیچ مطرح کرد. بحث فلسفی این کتاب با ۶۳۲ صفحه متن درهم فشرده، به شرح و بسط نظریه او درباره آزادی می‌پردازد. نظریه‌ای که در کتابی مربوط به تخیل در سال ۱۹۴۰ مطرح شده بود، ولی اینجا سارتر از آن بحث به نتیجه کاملاً متفاوتی می‌رسد. انسان‌ها هنوز آزادند و سارتر هنوز آزادی را به عنوان خصوصیت ماهوی تجربه مطرح می‌کند. آزادی این امکان را به وجود می‌آورد که ما قادر به انجام کارهایی باشیم که ماهیتاً مخصوص به نوع بشر است مثل خواندن، بحث کردن، فکر کردن پیش‌بینی کردن، و برگزیدن.



آگاهی اجتناب‌ناپذیر

اعتقاد به آگاهی اجتناب‌ناپذیر، همان موضوع حزن‌انگیز هستی و هیچ است که سارتر با آفریدن شخصیتی بسیار شبیه به خودش در مجموعه داستان‌های ناتمام جاده‌های آزادی (۱۹۴۵) آن را به تصویر می‌کشد. ماتیودلارو، قهرمان رمان مردی است که نمی‌تواند مست کند.

هر اندازه هم که الکل مصرف کنم، هنوز درباره این که چه هستم و چه انتقاب‌هایی در برابر فویش دارم، آگاه فواهم ماند.

از آنجا که ما همیشه خود - آگاهییم و می‌توانیم آنچه را که حقیقتاً وجود ندارد، تصور کنیم، قادریم آزاده از موقعیت حقیقی فویش گامی به عقب رفته، آنرا ارزیابی کنیم و تصمیمی مناسب اتخاذ نماییم.



اما این آگاهی مستمر، نقاط ضعف قابل توجهی دارد.

به این دلیل به نظر سارتر تمایل لوسین فلوریه به سخت و ثابت بودن مثل سنگ که شرح آن در رمان کودکی پیشوا آمده بود، اصلاً چیز عجیبی نیست.



ما همگی چنین آرزویی داریم و
هیچکدام از این خود - بازیبنی
ابدی که سرتوشت انسان‌ها را
رقم می‌زند، فوشمال نیستیم.

مایل هستیم سفت
بودن اشیاء فیزیکی
را با آگاهی کامل از
تملک آنها تلفیق
کنیم.

اما این کاری است که ما طبق تعریف هرگز قادر به انجام آن نخواهیم بود.

سارتر در هستی و هیچ اصطلاحات فنی‌ای به کار می‌برد که در نگاه اول، بحث مطرح شده در کتاب را پیچیده‌تر از آنچه واقعاً هست نشان می‌دهد. از آگاهی انسان تحت عنوان (Le Pour-soi) «برای خویشتن» یاد می‌کند و موجودات فیزیکی جهان، بخشی از (en-soi) «در خویشتن» معرفی شده‌اند.



اما سارتر می‌گوید که این چیزی است که هیچ انسانی هرگز آن را به دست نخواهد آورد.

تغییر و هستی بی اصالت



سارتر در هیچکدام از آثار چاپ شده اش به مساله حیوانات اشاره نمی کند. در این مورد او از رنه دکارت (۱۵۹۶) فیلسوف قرن ۱۷ فرانسه پیروی می کند. به نظر دکارت حیوانات در حکم ماشین بودند.

یکی از بهترین بخش‌های کتاب هستی و هیچ، خدمتکار کافه‌ای را وصف می‌کند که آنقدر نسبت به هویت خود مشکوک است که «نقش» یک خدمتکار کافه را بازی می‌کند. رفتار او بیش از حد دقیق است و ادب او در برابر مشتریان - که در فرانسه خیلی امر معمولی نیست - آنقدر با لطف و عنایت بیش از حد همراه است که نمی‌توان آنرا واقعی و اصیل دانست.



به دلیل آگاهی که ما معمولاً نسبت به وجود خود داریم، هرگز نمی‌توانیم کاملاً خودمان باشیم. بدین ترتیب ما برای رفع مشکل به راه‌حلی می‌رسیم که غیرشرافتمندانه و غیراصیل است و آن بازی کردن نقش خودمان است.

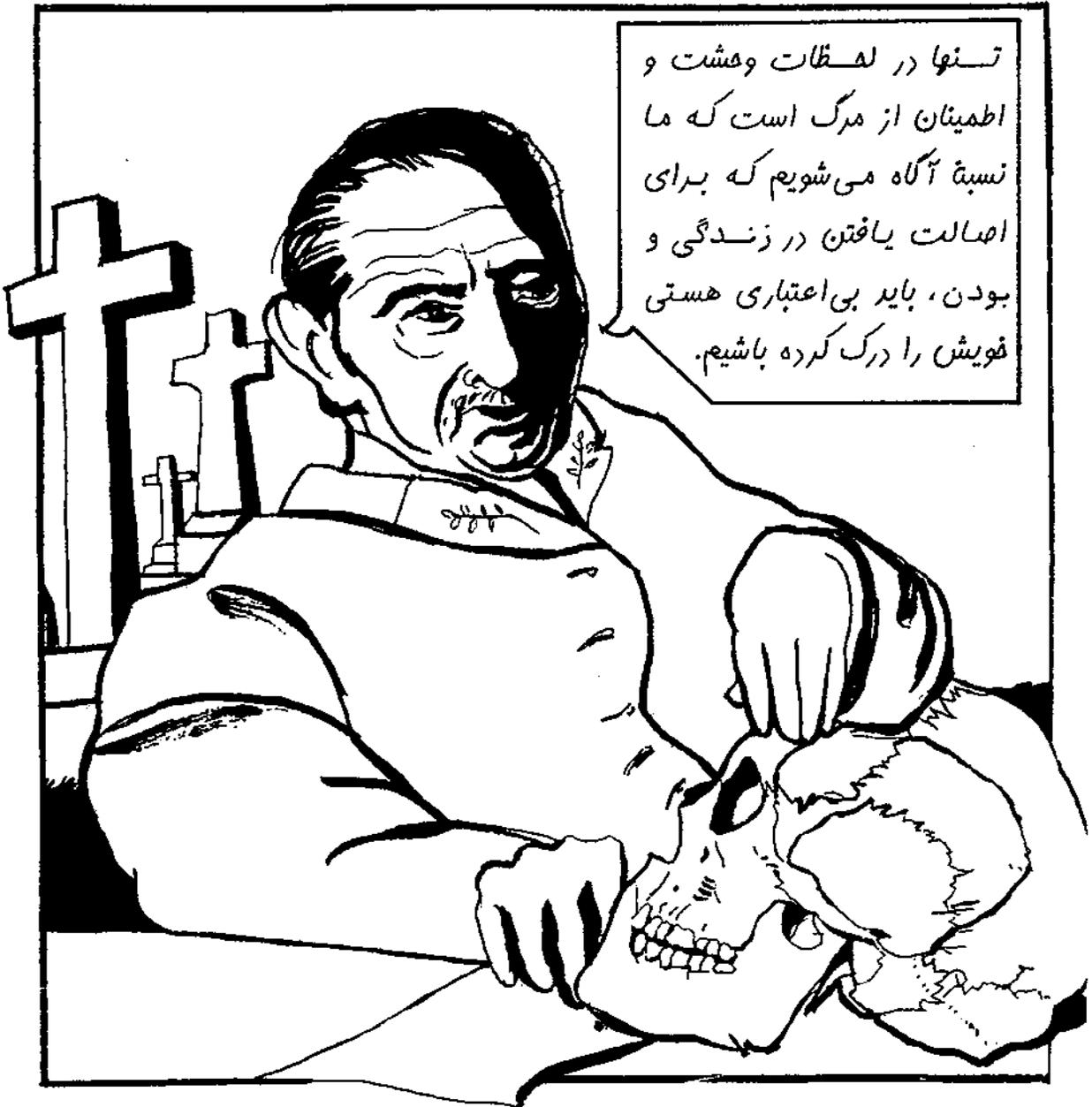
مسائل مربوط به «بودن» و «آگاه بودن»

به جز مشکل واژگان، این مباحث سارتر با یک مشکل بنیادی نیز روبروست: چه دلیلی بر این ادعا وجود دارد که «برای - خویشتن» می خواهد تبدیل به «درخویشتن» گردد، در حالی که سعی می کند خودآگاهی همیشگی و ابدی «برای - خویشتن» را نیز نگاه دارد؟ پذیرفتن اینکه انسانها آزادند. به تعبیری که سارتر از آن دارد، مشکل نیست اما پیگیری قدم اساسی بعدی او، اصلاً ساده نیست.



نبودِ هستی

سارتر بسیار به هایدگر (۱۸۸۹-۱۹۷۶) مدیون است. حداقل آن است که واژه هیچ (néant) در عنوان کتاب سارتر معادل (Das Nicht) هایدگر است. این واژه به این عقیده ناظر است که می‌گوید هستی «نامتعیین» است و آدمی پیش از آنکه با اعمال آزادانه‌اش تحقق یابد فاقد هستی است.



اگر چه زنان آثار سارتر سخت به نظر می‌رسد؛ اما این سخن در مقایسه با عبارات هایدگر در هستی و زمان (*Sein und Zeit*، ۱۹۲۷) رنگ می‌بازد. «مساله بودن» برای هایدگر این است که ما همگی با جهان عملی انجام دادن‌ها سروکار داریم، با نه جهان بودن‌ها و در نتیجه در ورطهٔ عدم اصالت وجود می‌افتیم.

ما به ورطهٔ عدم اصالتی سقوط می‌کنیم که هایدگر آنرا آنها بودن می‌خواند: ما خوش می‌گذرانیم گویی که آنها خوش می‌گذرانند؛ می‌خوانیم، می‌بینیم و دربارهٔ ادبیات و هنر قضاوت می‌کنیم، آنگونه که آنها قضاوت می‌کنند و می‌بینند. آنچه برای ما تعجب‌آور است، برای ایشان نیز هست. این آنهایی که همه ما نیز جزو آن هستیم، شکل هستی روز مرگی را بر ایمان تجویز می‌کند.



دلیل اینکه برای سارتر «تفاوتی» وجود ندارد این است که انسان هرگز نمی‌تواند «خدا» شود (یعنی خود علت بودن خود باشد *ens sui causa*) و با بدبینی نتیجه می‌گیرد که بی‌اصالتی «آنها بودن» و پوچی، اجتناب‌ناپذیر و لاعلاج است.

بدون خروج

سارتر موضوع «آنها بودن» را با خلق یک «آزمایشگاه اگزیستانسیالیستی» در معروف‌ترین نمایشنامه خود، اتاق بسته (Huis Clos, ۱۹۴۴) بررسی می‌کند. او این نمایشنامه را در پاسخ به تقاضای سه هنرپیشه نوشت.



سه بازیگر نمایشنامه اتاق بسته عبارتند از گارسین، که بالاخره معلوم می‌شود فردی بسیار بزدل است؛ اینس، زنی است که علائقش را به زنان پنهان نمی‌کند و استیل که قاتل یک کودک است. دوزخی که اینها در آن ایفای نقش می‌کنند، اتاق نشیمنی است که به سبک فرانسه سال‌های ۷۰-۱۸۲۵، یعنی دوران امپراطوری دوّم تزئین شده است. رنج این افراد ذهنی است، نه فیزیکی و به گونه‌ای از روابط انسانی وابسته است که سارتر ایده آنرا از فیلسوف آلمانی، هگل (G.W.Hegel ۱۷۷۰-۱۸۳۱) گرفته است. او ذهن هر انسان را در جدالی همیشگی با دیگری توصیف می‌کند.

طبق نظر سارتر و هگل هنگامی که دو نفر با هم هستند هر کدام سعی دارد دیگری را وادار کند که او را همانگونه که خودش می‌پسندد، ببیند.



همه ما تصویری از خود در ذهن داریم که می‌فواهیم دیگران بر آن صده بگذارند و در نتیجه نیازمند می‌شویم که آنها را بهترین تأییدکنندگان تصویرمان از خود بدانیم.

اما آنها هم همین کار را در مورد ما انجام می‌دهند و حاصل بر فرود این دیدگاه‌های خودپرستانه جدالی ابدی است که بر تمام روابط انسانی ماکم است.

دورویی متقابل

همین موضوع است که گارسین را در پایان نمایشنامه به این نتیجه می‌رساند که نیازی به ابزارهای شکنجه دوزخی‌ای که مبلغان مذهبی خوش ذوق قدیم برای ترساندن مردم زمان خود تعبیه می‌دیدند، نیست.



گارسین سعی می‌کند به شیوه‌ای که سارتر آنرا دورویی متقابل معرفی می‌کند، استیل را وادار کند او را با شخصیتی متفاوت بپذیرد یعنی نه به عنوان یک بزدل (که واقعاً هست) بلکه



معمولاً تا وقتی زنده هستیم می‌توانیم به گونه‌ای با این جدالِ تا سرحد مرگ که برای هگل و سارتر هستی و هیچی است و رابطه‌ی ما با دیگر اذهان را معین می‌کند کنار بیاییم. مادام که زنده هستیم آزادیم که با اعمال‌مان، شخصیت‌مان را تغییر دهیم و تنها بر شیوه‌ی نگرش دیگران به خود وابسته نیستیم.



باز این همان دوزخ «آنها بودن» است - خروجی در کار نیست.

همین طرز فکر است که بیش از عقیده و ام گرفته از هگل - یعنی اینکه هر ذهنی همواره سعی می کند مرگ دیگری را ممکن سازد - به نمایشنامه اتاق بسته جذابیت حقیقی و واقعیت عمیق اخلاقی و روانشناسی می بخشد.



این نمایشنامه را به «آن بانو» تقدیم می کنم
که یک بار به من گفت دوست ندارد طبق
اعمال مان درباره ما قضاوت کنند.

آنچه من فکر می کنم به
مراتب موم تر است،
همین تفکر است که حقیقتاً
آنچه هستیم، فواسته هایم و
پوهر ذاتی ما را می سازد.

سارتر سعی می کند که دقیقاً همین ایده را در نمایشنامه اش زیر سؤال ببرد. و راهی هم برای رد استدلالش وجود ندارد. تنها چیزی که وجود ما را به عنوان یک انسان شکل می دهد آن کاری است که انجامش می دهیم. این حقیقت دردناک هم همواره وجود دارد که دیگران معمولاً نه براساس همه کارهایی که ما انجام داده ایم، بلکه فقط براساس اشتباهات مان درباره ما قضاوت می کنند.

مخالفت با عقیده سارتر مبنی بر اینکه چیزی تحت عنوان خود ذاتی وجود ندارد نیز مشکل است. هیچکس نمی‌تواند آنگونه باشد که گارسین ادعا می‌کرد.



البته بین این موضعگیری و پافشاری سارتر بر اصل آزادی در جاهای دیگر تضادی وجود ندارد. گارسین همه اعمالش را آزادانه انجام داده بود. بنابراین خودش و تنها خودش مسئول آن بود. آموزه اخلاقی‌ای که در نمایشنامه مطرح می‌شود دیدگاه اخلاقی‌ای را مطرح می‌کند که به اندازه هر یک از اصولی که خانواده شوایتزر یعنی اجداد پروتستان سارتر می‌خواستند بر زندگی خود حاکم کنند زاهدانه و انعطاف‌ناپذیر است.

می‌توان گفت اتاق بسته نسبت به تمام نمایشنامه‌های فرانسوی قرن بیستم به دفعات بیشتر و در مکان‌های متنوع‌تری به نمایش درآمده است. در سال ۱۹۴۴ نمایش مکرر این اثر این تصور را تقویت کرد که ادبیات پس از جنگ در فرانسه همان قدر تحت سلطه سارتر است که ادبیات قرن هجدهم تحت سلطه ولتر (۱۶۹۴-۱۷۷۸) فیلسوف عصر روشنگری بود. در این زمان امتیاز معافیت دائم از تعهد خدمت در آموزش و پرورش فرانسه به سارتر اعطا شد و او به طور تمام وقت به نوشتن پرداخت و در سال ۱۹۴۵ به آمریکا سفر کرد.



علاقه من به سینما منجر به نوشتن مقاله‌ای فسته‌کننده درباره فیلم همشهری کین اثر اورسن ولز شد.

در میان دوستانی که او را در این سفر همراهی کردند، نشانی از سیمون دوبوار دیده نمی‌شود. البته به نظر نمی‌رسد سیمون دوبوار هیچوقت به حضور این دوستان اعتراضی کرده باشد.

سارتر و سیمون

سارتر و سیمون دوبار برای توصیف رابطه خود اصطلاحاتی خاص داشتند:



این دو به ندرت با هم در یک منزل و یا حتی در یک هتل زندگی کردند. سارتر در اواخر سال ۱۹۴۶، پس از مرگ ژوزف مانسی، برای زندگی با مادرش به آپارتمانی در نزدیکی کلیسای سن ژرمن دوپره رفت و تا ۱۹۶۲ همانجا ماند.

رابطه بسیار طولانی و عمیق سارتر با معروف‌ترین فمینیست فرانسه نتوانست بر تفکر مردسالارانه او تأثیر زیادی بگذارد. منتقدان او که در آن زمان به شدت مخالف فمینیسم بودند، از این تناقض آشکار به نفع خود استفاده می‌کردند و می‌گفتند؛ سیمون دوبوار، معروف‌ترین نماینده فمینیسم، تمام افکار خود را از یک مرد وام گرفته است. در حقیقت نیز بعضی از نظراتی که در مؤثرترین کتاب او، جنس دوم (۱۹۴۹) مطرح شده، در آثار سارتر نیز مشاهده می‌شود.

آزادی زن با زندگی در دنیایی مردانه که با او مثل یک شیء رفتار می‌شود، از او سلب شده است. زنان همواره در موقعیت‌هایی قرار می‌گیرند که ساقته دست خودشان نیست به این سبب توانایی و امکان پیشبرد موقعیت با برنامه‌ریزی و پی‌گیری هدفی خاص، از آنها گرفته شده است.

این همان راهی است که مردها با آن از قانون مسلط طبیعت می‌گریزند و بر آن فاتح می‌آیند.



سارتر و سیمون هر دو بر این حقیقت اصرار ورزیدند که عقایدشان در فضایی مشترک شکل گرفته و همچنین مشخص کردن اینکه چه کسی پدر - یا مادر - جهان‌بینی‌ایست که هر دوی آنها از آن دفاع می‌کنند، امکان‌پذیر نیست.

با اینکه سارتر و سیمون تقریباً از اوایل دهه ۳۰ دوستدار یکدیگر بودند، هرگز با هم ازدواج نکردند و هر کدام روابط نزدیک تقریباً آشکاری با افراد دیگری داشتند. آنها هیچوقت بچه‌دار نشدند. سیمون دوبار یکی از زنانی بود که در سال ۱۹۷۳ به عنوان بخشی از مبارزاتش در طرفداری از قانونی کردن سقط جنین در فرانسه نامه سرگشاده‌ای را امضاء نمودند.



مایه تأسف است که او جلوی به وجود آمدن حاصل بسیار جالب تجمع ژن‌های خودش و سارتر در نسل بعدی را گرفت. همچنین او این فرصت را از دست داد که نشان دهد با کمک سارتر چقدر می‌توانستند نسبت به پدران و اجدادشان در تربیت فرزند بهتر عمل کنند.

روانکاوی اگزستانسیالیستی بودلو

سارتر در سال ۱۹۴۶ تحقیقی درباره‌ی شارل بودلو (۱۸۲۱-۶۷) شاعر اواخر دوره‌ی رمانتیک منتشر نمود. این اثر را می‌توان یکی از بهترین و متقاعدکننده‌ترین نمونه‌های اندیشه‌ی سارتر در مورد دورویی دانست. این اثر همچنین اولین نمونه‌ی روانکاوی اگزستانسیالیستی است که بعدها در بقیه‌ی نوشته‌های سارتر آمد.

روانکاوی اگزستانسیالیستی نشان می‌دهد که سارتر تا چه حد با فروید تفاوت دارد:



تحلیل سارتر هم به خاطر بار اخلاقی شدیدش و هم به دلیل تاکید او بر عوامل اجتماعی مؤثر در رشد و بلوغ کودک، اساساً با شیوه‌ی تحلیل قدیمی فرویدی تفاوت دارد.

مورد بودلر

هنگامی که بودلر به دنیا آمد پدرش ۶۰ سال و مادرش تنها ۲۶ سال داشت. وقتی در سال ۱۸۲۷ به شش سالگی رسید، پدرش از دنیا رفت.

پس از یک سال که من به عنوان تنها همراه مادرم، فوشبفت و سعادتمند زندگی کردم، او دوباره ازدواج کرد.

شوهر دوم من سرگرد آپیک، افسر جوان باهوش و جاه طلبی بود که سرانجام به درجه ژنرالی رسید.

من در فعالیت حرفه‌ای درفشانم سرانجام به عنوان سفیر فرانسه در استانبول منصوب شدم.



بودلر به شدت به این مرد حسادت می‌کرد و از مادرش به خاطر خیانتی که فکر می‌کرد در حق او کرده است، بسیار عصبانی بود. در حقیقت او آنقدر از سرگرد آپیک متنفر بود که می‌پنداشت او باید همچون اودیپی جدید این لایوس را از بین ببرد. افسانه‌هایی وجود دارد مبنی بر اینکه در انقلاب فوریه ۱۸۴۸ پاریس، بودلر از سنگری بالا رفت و فریاد زد:



اودیپ کلاسیک

رفتار بودلر باعث شد منتقدان فرویدی، او را نمونه‌ای از عقده کلاسیک اودیپ بدانند.



از نظر فرویدی‌ها شخص تحت تأثیر مجموعه از انگیزه‌های بسیار قوی ناخودآگاه قرار دارد و در بهترین حالت، این انگیزه‌ها تنها از طریق بازنگری گذشته طی جلسات طولی‌المدت روانکاوی بعد از بلوغ او آشکار می‌گردند.

سارتر دیدگاه فرویدی دربارهٔ انگیزه‌های ناخودآگاه را به طور کامل رد می‌کند. به نظر او اگر ما به انگیزه‌های درونی مان اجازه می‌دهیم که بر ما حاکم شوند به این دلیل است که آگاهانه و آزادانه در این مورد «تصمیم گرفته‌ایم».



بود لرد دقیقاً همین کار را می‌کرد؛ او آزادانه تصمیم گرفته بود برای بقیه عمر همان پسر کوچکی بماند که والدینش او را رها کرده‌اند و از طرف جامعه نیز مورد بی‌مهری و بی‌عفا بوده.

سارتر معتقد است که او این انتخاب را در سنین بسیار حساس هفت تا هشت سالگی انجام داده است. همان سنی که خود سارتر نیز - بنا به آنچه در زندگی‌نامه‌اش، کلمات (۱۹۶۲) نوشته است - در آن تصمیم حیاتی زندگی‌اش را برای نویسنده شدن گرفت.

کلمات و نویسندگان

درباره بودلر مقالات انتقادی متعددی نوشته شد. منتقدان درباره سارتر آنقدر می دانستند که بتوانند ادعا کنند او با تعمیم دادن تجربیات شخصی اش راجع به بودلر قضاوت کرده و در عین حال خوشحال بوده که تسلیم وسوسه‌هایی نشده است که بودلر به سادگی دچارشان شد.



سارتر در سال ۱۹۴۵ ماهنامه عصر مدرن (Les Temps Modernes) که نامش یادآور فیلم عصر جدید چاپلین بود را بنیاد نهاد. او در سال ۱۹۴۷ مجموعه مقالاتی برای این ماهنامه آماده کرد که بعدها با نام ادبیات چیست؟ به صورت کتاب به چاپ رسید. او در این کتاب بحث «نویسنده متعهد» (L'écrivain engagé) را مطرح نمود. به نظر سارتر، نویسنده تنها هنگامی جایگاه واقعی خود را باز می‌یابد که برج عاجش را ترک کند و برای پیشرفت و انسانیت و سوسیالیسم به مبارزه بپردازد.

کتاب کلمات سارتر دیگر مانند سایر آثار او به توصیف یک طبقه که نفرت از آن از طریق تمام آثارش بازگو می‌شود، نیست، بلکه کلمات کتابی است که فقط یک شخصیت بدجنس دارد، و آن شارل شوایتزر، پدر بزرگ سارتر است.



تفاوت در گزینه‌ها

سارتر کارش این بود که بخواند و بنویسد. در حقیقت او آنقدر زیاد می‌نوشت که یک بار شارل شوایتزر کاری کرد که به نظر سارتر معمولاً همه پدرها می‌کنند: او به جای بازی کردن نقش همیشگی پدربزرگ مهربان و آسان‌گیری که هرکاری که نوه‌اش بکند او را تحسین می‌کند - نقشی که سارتر برای پدربزرگش در کتاب کلمات توصیف کرده است - یک بار واقعاً سارتر را جدی گرفت.



اگر بخواهیم به حرف سارتر اعتماد کنیم، باید بپذیریم که آینده او از همان موقع رقم خورد.

تفاوت آشکار و غیرمنتظره‌ای بین فضای اندیشمندانه کلمات و توصیف سارتر از روی آوردن کودکی یتیم به ادبیات در مقاله مربوط به بودلر وجود دارد. حوادث تعیین‌کننده زندگی هر دوی آنها مطابق روانکاوی اگزیستانسیالیستی که در هستی و هیچ مطرح شده در حدود هفت سالگی رخ می‌دهد.

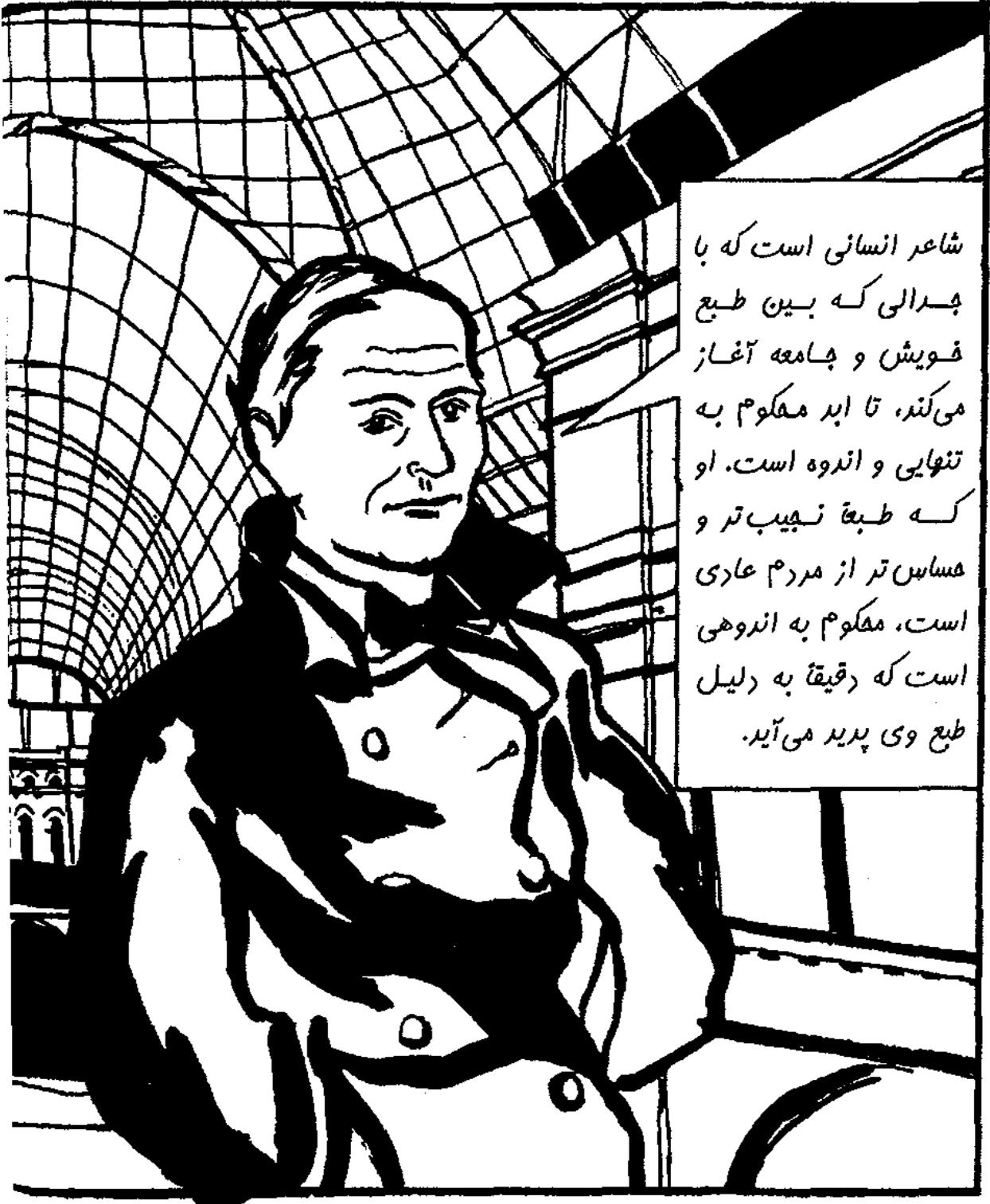
اما در مورد بودلر پیش فرض این است که او همواره برای بازنگری انتخاب اولیه خود آزاد بوده و می‌توانسته نقشی را که خود انتخاب کرده بود، یعنی کودک باهوشی که او را درک نکرده‌اند و آزرده‌اند، رها کند. حال آنکه توصیف سارتر از وضعیت خودش کاملاً متفاوت است.



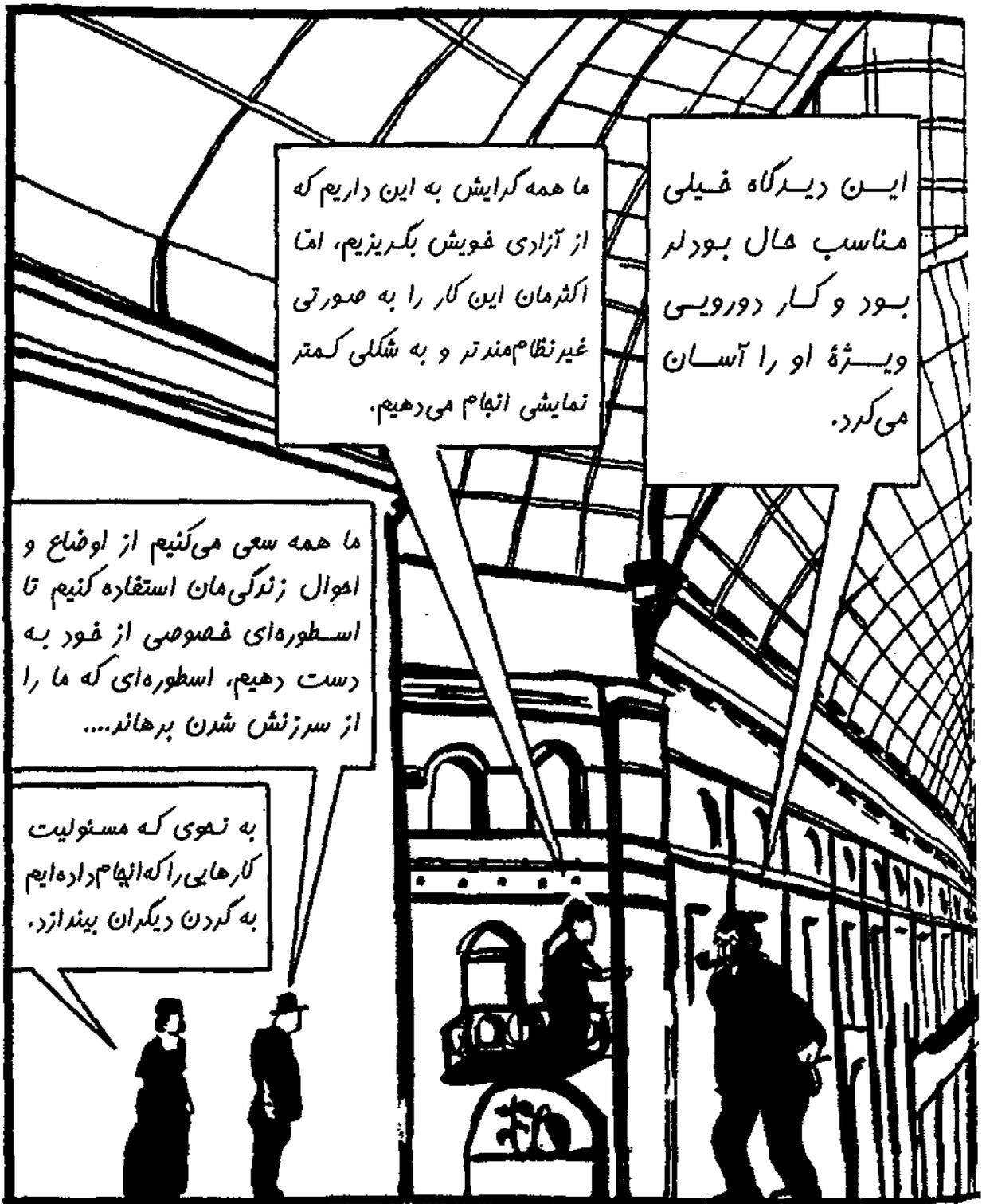
این تصمیم با این که فراموش می‌شود باز هم بر رفتار سارتر حاکم است. او اگر اکنون که بیش از پنجاه سال سن دارد هنوز به نوشتن ادامه می‌دهد برای سرسپردن به سرنوشتی است که به طور تصادفی توسط یک پیرمرد به یک کودک تنها و غمگین تحمیل شده است.

اسطوره رمانتیک

کلمات از یک جنبه دیگر به بحث بودلر بیشتر مربوط است، جنبه‌ای که در آن زمان حتی بیش از حمله اگزستانسیالیستی به فرویدیسم چالش برانگیز بود. هدف این حمله سارتر اسطوره‌ای بود که خود بودلر از رمانتیسیم به ارث برده بود و خود نیز تلاش بسیاری در قدرت بخشیدن و توسعه آن کرده بود.



به نظر سارتر، این اسطوره بسی بیش از یک توصیف تحریف شده از رابطه بین نویسنده و جامعه زمان خودش است.



ما همه گرایش به این داریم که از آزادی فویش بگیریم، اما اکثرمان این کار را به صورتی غیرنظام‌مندتر و به شکلی کمتر نمایشی انجام می‌دهیم.

این دیدگاه فیلی مناسب حال بودلر بود و کار دورویی ویژه او را آسان می‌کرد.

ما همه سعی می‌کنیم از اوضاع و احوال زندگی‌مان استغاره کنیم تا اسطوره‌های فصولی از خود به دست دهیم، اسطوره‌ای که ما را از سرزنش شدن برهانند...

به نوعی که مسئولیت کارهایی را که انجام داده‌ایم به کردن دیگران بیندازد.

آنگونه که جمله پایانی تحقیق سارتر می‌گوید، بودلر اولین نمونه این تمایل بوده است: «مردی که دارای تیزبینانه‌ترین آگاهی درباره آزادی انسان بود و برای انکار آن بیشترین تلاش را می‌کرد.»

تولید یک جامعه آزاد

نفی آزادی اتهامی نبود که سارتر بتواند در هیچکدام از مراحل زندگی اش علیه خود بپذیرد. او همانند بسیاری از دیگر نویسندگانی که در دهه ۱۹۳۰ به سیاست رو آوردند تا پایان زندگی بر این عقیده پابرجا ماند که تنها سوسیالیسم می تواند جامعه ای اصالتاً آزاد ایجاد نماید.



او می گوید از آنجا که در جامعه سرمایه داری اعضای طبقه کارگر بسیار کمتر از طبقه متوسط - یا همان بورژواها - از آزادی برخوردارند، اولین مسئولیت نویسنده ای که می خواهد آزادی انسان را گسترش دهد، تلاش برای ساختن یک جامعه سوسیالیستی است.

این بحث که موضوع مقاله سال ۱۹۴۷ او به نام ادبیات چیست؟ را شکل می‌دهد
 جزء جدایی‌ناپذیر موضوعاتی است که سارتر در مقام یک نویسنده خلاق و یک
 متفکر سیاسی با آنها روبرو شده است.



کمونیست‌ها



اما در فرانسه اواسط
قرن بیستم، اکثریت
عظیم کارگرانی که
فعالیت سیاسی
داشتند یا از اعضای
حزب کمونیست
بودند یعنی حق
عنفویت به این
حزب می‌پرداختند...

یا از اعضای
اتحادیه
کارگری
کمونیست
یعنی اتحادیه
عمومی کار...

و یا افرادی که معمولاً
در انتخابات مجلس به
کاندیدای کمونیست‌ها
رای می‌دادند.

سارتر بر خلاف
کامو و جورج
اورول برای
دست کشیدن
از کمونیسم
آماده نبود. در
حقیقت او حتی
تا سال ۱۹۶۱ بر
عقیده‌اش به
کمونیسم پایبند
بود و نوشت ...

اتحاد جماهیر شوروی هر چنانیتی
که کرده باشد یک برتری قابل
تأمل نسبت به دموکراسی
بورژواها دارد؛ اینکه می‌خواهد
انقلاب جهانی را میسر سازد.

کشمکش او با خود و همینطور با مخاطبانش، درباره شرایط تحقق سوسیالیسم،
الهام‌بخش نمایشنامه سال ۱۹۴۷ او به نام دستهای آلوده (Les Mains Sales)
بود.

آلودن دست‌ها

دست‌های آلوده را می‌توان با مگس‌ها (۱۹۴۳) مقایسه نمود. موضوع هر دو حول مسأله کشتن و دیدگاه قاتل دربارهٔ این عمل می‌گردد. اما تفاوتی اساسی میان او رست در مگس‌ها و هوگو بارین جوان انقلابی این نمایشنامه (۱۹۴۷) که می‌خواهد «دست‌هایش را آلوده کند»، وجود دارد.



من به عمل فویش افتخار می‌کنم؛ مادرم و دوست مستبزش را کشته‌ام و مسئولیت کامل آنرا می‌پذیرم.

من تا این حد مطمئن نیستم که کارم درست بوده باشد.

در حقیقت عنوان ترجمهٔ انگلیسی اثر یعنی *Crime Passionnel* (جنایت مشتاقانه) با توجه به اینکه ارزیابی هوگو از معنای قتلی که انجام داد، آن است که او هنوز در تصمیم‌گیری‌هایش آزاد است بسیار مناسب انتخاب شده است.

تغییر خط مشی حزب کمونیست

تفاوت اساسی بین این دو نمایشنامه با در نظر گرفتن تغییر خط مشی حزب کمونیست بین سال‌های ۱۹۳۹ و ۱۹۴۷ قابل فهم می‌شود. در سال ۱۹۳۹ روسیه استالینی و آلمان هیتلری قرارداد عدم تجاوز به خاک یکدیگر را امضا کردند.



در نتیجه هنگامی که انگلیس و فرانسه در سوم سپتامبر ۱۹۳۹ علیه آلمان اعلان جنگ کردند، حزب کمونیست مجبور به تغییر خط مشی شد و رسماً این حرکت را یک «توطئه امپریالیستی» اعلام کرد.

اما این اعلام موضع، کمونیست‌ها را تقریباً به «همرستان» ارتش آلمان تبدیل نمود. ارتشی که در تابستان سال ۱۹۴۰ قاک فرانسه را تسفیر کرد.

تمام این موضعگیری‌ها با حمله آلمان به قاک شوروی در ۲۱ ژوئن ۱۹۴۱ ظرف یک شب زیر و رو شد.

و حمایت از اتحاد شوروی، کمونیست‌ها را به دشمنان درجه یک آلمان‌ها تبدیل کرد.

بدین ترتیب، مگس‌ها از دوره سال ۱۹۲۳ یاد می‌کند که کمونیست‌ها در خط اول جبهه مقاومت بودند و حزب کمونیست فرانسه برای اولین بار در جبهه آزادی قرار گرفت.



با اینهمه تغییر موضع‌های اساسی در خط مشی حزب کمونیست، مرد جوانی مثل هوگو بارین چگونه می‌توانست موضع سیاسی خود را مشخص کند؟ این، هسته‌ایست که ماجرای دست‌های آلوده حول آن شکل می‌گیرد.

ماجرای این نمایشنامه طی جنگ جهانی دوم در یکی از کشورهای اروپای شرقی اتفاق می افتد که توسط آلمان‌ها اشغال شده است. سارتر برای این کشور اسمی شکسپیری به نام ایلیریا را برمی‌گزیند. در این کشور نهضت مقاومتی وجود دارد که حزب پرولتاریا یکی از تشکل‌های اصلی آن است. رهبر مهم‌ترین شاخهٔ حزب هویدرر نام دارد.



شاخهٔ لویی که هوگو به آن وابسته است از آنچه که بعداً روشن می‌شود حمایت موقت مسکو است، برخوردار هستند.

اما هوگو، اورست نیست و هودرر هم هیچکدام از بدذاتی‌های مشخص و آشکار آیزستوس را ندارد. در نتیجه مدت زیادی طول نمی‌کشد که ناتوانی هملت‌وار هوگو از قتل هودرر به علاقه هوگو به او و سیاست‌هایش تبدیل می‌شود. در عین حال هوگو همسر جوان و زیبایی دارد به نام جسیکا که چندان از زندگی با او راضی نیست به شدت به هودرر که قوی‌تر و مسن‌تر از هوگو است، علاقه‌مند شده است.



درست در همان وقتی که هوگو به اتاق هودرر می‌آید تا بگوید که می‌خواهد جهت‌گیری سیاسی خود را تغییر داده و با هودرر همراه و همگام شود، همسر خود، جسیکا را در کنار او می‌بیند. بدین ترتیب حسادت هوگو او را قادر به انجام عملی می‌کند که پیشتر انگیزه‌های سیاسی‌اش کفاف انجام آن را نداده بود. او هودرر را با گلوله می‌زند.

هوگو از طرف مقامات حاکم ایلیریا به دو سال حبس محکوم می‌شود. رفقای سابقش در شاخه لویی عمل او را یک ترور سیاسی به حساب می‌آورند که با زیرگی در پشت قتلی با انگیزه‌های دیگر پنهان شده است. اما این عقیده آنها تا زمانی دوام دارد که دستورات جدیدی از مسکو می‌رسد و بعد از همه این اتفاقات اعلام می‌شود که سیاست هودرر به عنوان بهترین راه حل ممکن پذیرفته شده است.



رفقای پیشین سعی می‌کنند هوگو را با فرستادن یک جعبه مشکلات سمی در زندان به قتل برسانند اما موفق نمی‌شوند. وقتی که هوگو آزاد می‌شود شاهد مزاحمی به حساب می‌آید و شاخه لویی می‌خواهد او را از بین ببرد.

اما حزب کمبود نیرو دارد و به همین دلیل به هوگو فرصت می‌دهد تا گذشته را جبران کند.

اگر قبول کنی که هیچ حرفی نزنم و خودت هم بپذیری که قتلِ هودرر انگیزه غیرسیاسی داشته، می‌توانی زنده بمانی و حتی دوباره برای حزب کار کنی.

اما هوگو که تا آن موقع حقیقتاً نمی‌دانست چرا هودرر را به قتل رسانده است تا کمان تصمیمش را گرفت.



اکنون دریافته‌ام که هودرر را به دلایل سیاسی کشته‌ام و با به کشتن دادنِ هودرر، به عمل خود همان معنایی را فوادم بفشید که همیشه داشته و اکنون می‌توانم آنرا تعیین کنم.

او پیشنهاد بازگشت به حزب را رد می‌کند و کشته می‌شود.

از نقطه نظر فلسفی این نمایشنامه‌ای است درباره آزادی، هویت و انتخاب. هوگو همانند بودلر در مقاله سارتر، فردی است که به فراست از معنای آزادی انسانی آگاهی دارد و به همان اندازه نیز در پی فرار از آن است.

می‌توانم با این حقیقت کنار بیایم که انسان مثل حیوان و اشیاء مادی نیست - یعنی هیچوقت کاملاً خودش نیست و حال آن که سنگ یا درخت بلوط همیشه کاملاً خودش هستند.

او نمی‌تواند وضعیت بشری را تحمل کند؛ این حقیقت که ما همواره از وجود خود آگاهیم و در نتیجه تا ابد آزادیم که چیز دیگری باشیم.



همانطور که بودلر به زعم خود (علی‌رغم نظر سارتر) توانست تجسم شاعر لعنتی عصر رنسانس باشد، هوگو نیز برای تبدیل شدن به یک مرد خشن، مرد عمل و «مردی که هودرر راکشته» تلاش می‌کرد. هوگو شکست خورد اما فقط در دستیابی به بخشی از هدفش و دلایل آن هم در دستهای آلوده ذکر شده است.

حتی اگر هوگو مثل اورست بدون هیچ کدام از دودلی‌هایی که نمایشنامه را اینچنین فریبنده و هیجان‌انگیز می‌کند، هودرر را می‌کشت، هنوز در همان وضعیت قرار داشت. اعمال همچون اشیای مادی، وجودشان به خودی خود معنایی ندارد، آنها فقط همان معنایی را به خود می‌گیرند که ما آزاد هستیم به آنها بدهیم.



آنگونه که سارتر در یکی از عبارات بسیار مؤثر خود می‌گوید «انسان محکوم به آزادی است.» برای فرار از آزادی که همزمان هم موهبت است و هم مصیبت، جز مرگ راهی نیست.

اجرای دست‌های آلوده در دوم آوریل سال ۱۹۴۸ در پاریس، هم به دلایل سیاسی و هم به دلایل فلسفی، بزرگترین حادثه نمایش فرانسه در آن فصل بود. با وجود اعتراض سارتر که سعی می‌کرد تنگنای «هدف - وسیله» را توضیح دهد و اینکه او بیشتر به دست‌های آلوده هودرر اشاره داشته تا ایده آلیسم هوگو،



به نظر می‌رسد که سارتر از اینکه دست‌های آلوده به عنوان حمایت جدی از نبرد ایدئولوژیک علیه اتحاد شوروی - که یکی از وجوه مهم جنگ سرد بود - توصیف می‌شد بسیار متعجب شده بود.

حفظ اعتقاد به سوسیالیسم

درواقع سارتر در سال ۱۹۵۲ تا آنجا پیش رفت که هرگونه اجرای این نمایشنامه را ممنوع اعلام کرد. او گفت که از آن برای اهدافی استفاده می‌شود که منظور او نبوده و با آنها موافق نیست. اما این موضوع جلوی انتقاد سارتر از کمونیسم در شکل دیکتاتوری استالینی را نمی‌گرفت.

او در سال ۱۹۵۰ یک شماره کامل از عصر مدرن را به افشای وجود اردوگاه‌های کار اجباری در شوروی اختصاص داد.



و به همان اندازه نیز در انتقاد از ممانعت شوروی در احترام به استقلال ایالت مپارستان در سال ۱۹۵۶ چری و سفنگیر بودم.

اما او هرگز این عقیده را کنار نگذاشت که تنها با به قدرت رسیدن سوسیالیسم واقعی و در نتیجه آزاد شدن طبقه کارگر است که به آزادی واقعی دست خواهیم یافت. ادبیات نیز تنها در چنین شرایطی می‌توانست به چیزی که سارتر انتظار آن را داشت، تبدیل شود؛ یعنی به خودآگاهی از جامعه‌ای در انقلاب مداوم.

از سال ۱۹۵۲ به بعد در آثار سارتر یک تغییر مشخص دیده می‌شود. دیدگاه‌های سیاسی وی به تدریج بنیادگرایانه‌تر شد. در ماه می سال ۱۹۵۲ مقاله طولانی‌ای با عنوان «کمونیست‌ها و صلح» در عصر مدرن چاپ شد. جرقه آغازین این مقالات اعتراض آمیز، شیوه بهره‌برداری دولت و نشریات جناح راست فرانسه از عدم موفقیت راهپیمایی‌ای بود که در ماه می سال ۱۹۵۲ توسط کمونیست‌ها علیه ورود فرمانده عالی ناتو (NATO)، ژنرال ریجوی، به پاریس برنامه‌ریزی شده بود.



ژنرال ریجوی در کره خدمت کرده بود. جایی که ارتش‌های آمریکایی، انگلیسی و فرانسوی زیر پرچم سازمان ملل با چند کشور دیگر متحد شدند تا حمله‌ای که در ۲۴ ژوئن ۱۹۵۰ از کره شمال به کره جنوبی آغاز شده بود را دفع کنند.

مساله آگاهی طبقاتی

از نظر حزب کمونیست فرانسه و افرادی که از مواضع آن طرفداری می‌کردند، ریجوی مشخصاً در مورد فرماندهی حمله میکروبی علیه کره شمالی مورد اتهام بود. با این وجود تظاهرات علیه او موفقیت‌آمیز نبود.

کارگران فرانسوی که توسط حزب کمونیست فرانسه به تظاهرات فراخوانده می‌شدند به درستی شک کردند که در این ماجرا از آنها به عنوان ابزاری برای تحقق اهداف شوروی استفاده می‌شود.



اما دیدگاه سارتر متفاوت بود. از نظر او، آنگونه که در «کمونیست‌ها و صلح» استدلال می‌کند، طبقه کارگر فرانسه تنها از طریق حزب کمونیست می‌توانست به آگاهی طبقاتی دست یابد و در صورت ممانعت از پذیرش خط مشی حزب، در ورطه‌ای سقوط می‌کرد که او در نقد خرد دیالکتیک (۱۹۶۰) آنرا پیاپی بودن نامید.



حزب تبدیل به مجموعه‌ای از افراد منفردی شده که به همان اندازه در انجام فعالیت ناتوانند که از خود آگاهی انتقادی بی‌بهره‌اند.

با چاپ «کمونیست‌ها و صلح»، سارتر به یکی از مشهورترین «رفقای همراه» یعنی کسانی که مواضع حزب کمونیست را می‌پذیرند بدون آن که عضو آن باشند، تبدیل شد.

جنگ در هندوچین

سارتر همانند بسیاری از چپگرایان فرانسوی و غیرفرانسوی به شدت با جنگ سال‌های ۵۴-۱۹۴۶ که طی آن دولت فرانسه علیه استقلال مستعمره هندوچین (که بعدها ویتنام نام گرفت) جنگید، مخالفت کرد. شکست فرانسه در دین پین فو در سال ۱۹۵۴ به جنگ پایان داد. یک قرارداد موقت متارکه جنگ بین بخش کمونیست شمالی و بخش به اصطلاح مستقل جنوبی بسته شد تا اینکه تنش‌های میان آنها به جنگ سال‌های ۷۳-۱۹۶۵ ویتنام انجامید.



سارتر در اعتراض به اعمال امریکایی‌ها در ویتنام حتی از مخالفت با سیاست‌های کشور خودش، خشونت و شدت بیشتری نشان می‌داد.

دیدگاه‌های جنگ سرد

مخالفت بسیار شدید علیه آنچه سارتر آنرا جنگ‌های امپریالیستی ابرقدرت‌ها بر ضد مردم استعمارشده جهان سوم می‌دید، یکی از دستمایه‌های قدرتمند و معمول آثار بعدی او شد. البته این را نیز باید اذعان داشت که او از این امر که جنگ دو کره در اصل با حمله نیروهای زرهی سنگین کمونیست از شمال به جنوب شروع شده بود، کمی آشفته بود.



و همین ضدیت با نقش آمریکا در جریان جنگ سرد، عاملی تعیین‌کننده در تمایل به جناح چپ است که ویژگی آثار و فعالیت‌های او را در دهه ۵۰ تشکیل می‌دهد.

مارکسیسم و اگزستانسیالیسم

سارتر تا سال ۱۹۵۶ از حزب کمونیست حمایت کرد و در آن سال در پی پشتیبانی این حزب از سرکوب مجارستان، رابطه خود را به طور کامل با آن قطع کرد. اما حتی در این دوران نیز عقیده او درباره اینکه مارکسیسم تنها فلسفه ماندنی قرن بیستم است، تغییر نکرد. او در مقاله‌ای به نام «شبح استالین» دخالت شوروی در مجارستان را محکوم کرد و گفت که استالینیسم مارکسیسم را منحرف کرده است.



اینک زمان آن فرا رسیده بود که حزب سیاست‌های آزادمشانه را برای ایجاد سریع‌تر و کارآمدتر سوسیالیسم ناب به کار گیرد. سارتر در مقالات سال ۱۹۵۷ خود در عصر مدرن به نام «پرسش‌هایی درباره روش» (Questions de méthode) می‌گوید این کار از طریق پذیرش گونه‌ای از اصلاحات که اگزیستانسیالیسم می‌تواند پدید آورد، میسر است. اگزیستانسیالیسم با توجه به تجربه اخیر می‌تواند مارکسیسم را از تبدیل شدن به یک آیین خشک، بی‌ریشه و صرفاً نظری نجات دهد.

اما اینکه استالینیسم برای به وجود آمدن سوسیالیسم در شوروی اجباری تاریخی بوده به این معنی نیست که مارکسیسم اشتباه است یا انقلاب‌هایی که بر بنیان اندیشه مارکس بنا می‌شوند، مملووم به شکست هستند.



خوش بینی زودگذر

مارکسیسم تنها فلسفه‌ای است که پرولتاریا را، یعنی طبقه‌ای که آینده در دستان اوست را قادر می‌سازد که تجربه خود را درک کند. اما با همه این احوال اگزستانسیالیسم نقشی مفید در این میان دارد.



شکل‌گیری این نظریات در دهه ۱۹۵۰ همزمان با اجرای سه نمایشنامه بود: شیطان و خدا (*Le Diable et le Bon Dieu*، ۱۹۵۱) کین (*Kean*، ۱۹۵۲) و نکراسوف (*Nekrassov*، ۱۹۵۵) که قهرمان‌های آنها با سرنوشت خود به آشتی می‌رسند.

قهرمان اولین نمایشنامه، گوتز تلاش برای رسیدن به نتیجه قطعی درباره خوبی و بدی را کنار می‌گذارد.



من می‌فواهم
رهبری لشکری از
کشاورزان آلمانی را
برای شورش بر
ضد مالکان زمین
بر عهده بگیرم.

ژورژ دو والرا، شیاد
مورد اطمینان در
نمایش نگراسوف،
اعتراف می‌کند
تظاهر او به ترک
شوروی برای
رسیدن به آزادی
موعود، دروغی بیش
نبوده.

و بدین ترتیب از
دروغجویی و فرست-
طلبی و طمع مطبوعات
ضد کمونیست فرانسه
پرده برمی‌دارد.

در حالیکه کین آرزوی
فودر یعنی پذیرفته
شدن به عنوان یکی
از اشراف انگلیسی
را رها می‌کند، و
همان می‌شود که
هست: یک بازیگر.

اگر خدمتکار کافه را در هستی و هیچ به یاد آوریم که آنقدر به هویت خود مشکوک بود که نقش خدمتکار را بازی می‌کرد، دلیل جذابیت این انتخاب آشکار می‌شود. سارتر در کین تقریباً به این معنی نزدیک می‌شود که از آنجا که راهی جز نقش بازی کردن وجود ندارد، باید این کار را با علاقه‌ای آگاهانه انجام دهیم بلکه از این طریق به درجه‌ای از اصالت برسیم.

در ۲۱ ماه اگوست سال ۱۹۶۸، سربازان پیمان ورشو به رهبری شوروی به پراگ وارد شدند تا روایت جدید سوسیالیسم را که در چکسلواکی توسط الکساندر دوبچیک ارائه شده بود، درهم بکوبند. عکس العمل سارتر، بسیار شدید، اما عملاً بدبینانه و پوچگرایانه بود. در مقدمه‌ای که بر کتاب *آندره لیم، سه نسل (۱۹۷۰)*، نوشت، به تأسیس شکل جدیدی از «اتحاد مقدس» در سراسر جهان که انقلاب‌های اروپا را در نیمه اول قرن نوزدهم در نطفه خفه می‌کرد، به شدت حمله کرد. او هیچ راهی برای جلوگیری از ماشین غیرانسانی‌ای که به راه افتاده بود، نمی‌دید.



ماه می ۱۹۶۸

سرکوب «سوسیالیسم با چهره‌ای انسانی» در چکسلواکی شکست غم‌انگیزی بود که تقریباً همزمان با شکست انقلاب دانشجویی ۱۹۶۸ فرانسه اتفاق افتاد. چنین اتفاقاتی سارتر را درباره آینده سیاست اروپایی نومید کرد. از دهه ۱۹۶۰ به بعد، او بیشتر به مسأله مبارزه مستعمرات علیه اربابان امپریالیست‌شان پرداخت. تفاوت فاحش دیدگاه او درباره امپریالیسم اروپایی با دیدگاه طبقه اجتماعی و حتی خانواده‌اش را می‌توان در انتقاد او از گفته دکتر آلبرت شوایترز، مبلغ مسیحی معروف و عموی مادر سارتر به خوبی خلاصه کرد:



نبرد الجزایر

دیدگاه پدرسالارانه دکتر شوایترز حتی در بهترین تفسیری که بتوان از آن ارائه داد، باز هم از دیدگاه سارتر بسیار دور است. سارتر بر این نظر بود که این هم حق ملت مستعمره‌های آفریقا و آسیاست و هم وظیفه آنها که با انقلاب‌های بزرگ از شر امپریالیسم غربی رها شوند. او این موضوع را در مقدمه‌ای که به دوزخیان روی زمین (۱۹۶۱) اثر فرانتس فانون نوشته بیان می‌کند.

در اولین مرحله طغیان، کشتن اجتناب‌ناپذیر است. کشتن یک اروپایی یک تیر با دو نشان است؛ نابودی یک عامل استعمار و هزف فردی از یک نسل استعمار شده به طور همزمان؛ آنچه می‌ماند یک مرده و یک مرد آزاده است. و او که نجات می‌یابد، برای اولین بار خاک ملی خود را در زیر پایش احساس می‌کند.



هنگامی که سارتر این کلمات را می‌نوشت، از آغاز جنبش الجزایر، موسوم به جبهه آزادی ملی (Front de libération Nationale) بر ضد استعمار فرانسه هفت سال می‌گذشت. این جنبش دقیقاً پس از شکست فرانسه در هندوچین آغاز شد. سارتر تمام تلاش خود را جهت آماده کردن افکار عمومی برای پذیرش اینکه فکر الجزایر فرانسوی (L'Algérie Française) توهمی بیش نیست، به کار برد.



فرانسه هرچه زودتر از شر آفرین مستعمره بزرگ خود فلاح شود، بهتر است.

او مقالاتی در عصر مدرن نوشت که مهم‌ترین آنها با عنوان «استعمار یک ساختار است» (Le Colonialisme est un systeme, ۱۹۵۷)، توصیفی است کلاسیک از دیدگاه نظریه‌لینن درباره امپریالیسم که توضیح می‌دهد چگونه فرانسه از زمان تسخیر الجزایر در سال ۱۸۳۰، آنرا صرفاً برای مقاصد اقتصادی‌اش، تحت استعمار قرار داده است.

شدت مباحث سیاسی مطرح شده در فرانسه دربارهٔ جنگ الجزایر (۱۹۵۴-۶۲) به حدی بود که سارتر پس از دو بار بمب‌گذاری، مجبور به ترک آپارتمانش شد. این دو بمب که در ۱۹ جولای ۱۹۶۱ و اول ژانویهٔ ۱۹۶۲ منفجر شدند، توسط حامیان باقی ماندن الجزایر تحت سلطهٔ فرانسه کار گذاشته شده بودند. آنها با مبارزهٔ سارتر به نفع استقلال الجزایر مخالف بودند.



برای اکثریت افراد چپ‌گرا، این مبارزه‌ای کاملاً به حق بود و خود سارتر این مبارزه را آرمان تمام انسان‌های آزاده به شمار می‌آورد.

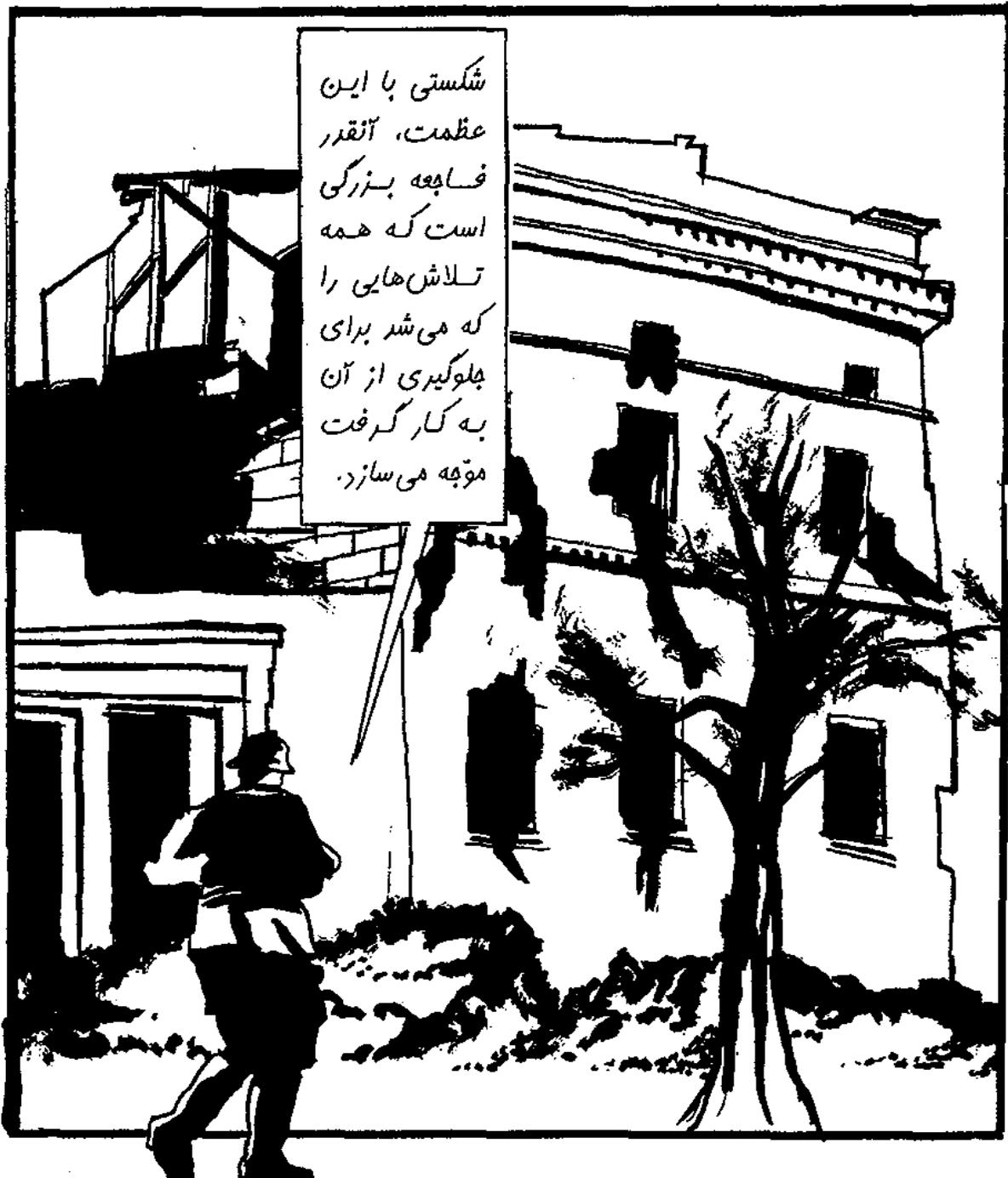


او نمی‌خواست ببیند که فرانسوی‌ها مجبور شوند آزادی را به دست ژنرال‌ی از کار افتاده، کاتولیک و سنتی مثل شارل دوگل (۱۸۹۰-۱۹۷۰) به الجزایری‌ها ببخشند. اتفاقی که سرانجام در سال ۱۹۶۲ به وقوع پیوست. عکس‌العمل سارتر و حامیان او در عدم قدردانی و حتی یادآوری آنچه دوگل با موفقیت انجام داد، قابل توجه است: دوگل توانست بدون اینکه در فرانسه جنگ داخلی اتفاق بیافتد، با اعلام استقلال الجزایر، به جنگ خاتمه دهد.

زندانیان آلتونا

سارتر در سال ۱۹۵۹ زندانیان آلتونا (Les Séquestrés d'Altona) را نوشت که تقریباً آخرین نمایشنامه مهم او به حساب می‌آید. در این اثر، او نشان می‌دهد که سیاست الجزایر فرانسوی، تا چه حد از نظر اقتصادی، سیاسی و اخلاقی وحشتناک است.

ماجرای آلتونا در آلمان غربی سال ۱۹۵۹ که به سرعت در حال رشد است، شکل می‌گیرد. در این نمایشنامه افسری آلمانی به نام فرانتس فون گرلاخ خود را در اتاق زیرشیروانی حبس کرده و وانمود می‌کند که آلمان همان توده مخروبه‌ای است که او هنگام بازگشت از جبهه روسیه در سال ۱۹۴۵ دیده بود تا از این طریق بتواند برای جنایات جنگی خود در گذشته توجیهی بترشد.



پدر فرانتس فون گرلاخ یک کشتی ساز بسیار موفق آلمانی است که تجارت‌اش آنقدر عظیم و سودآور شده که دیگر کار بر او مسلط است نه او بر کار.



شرکت است که بر او حکومت می‌کند و زندگی‌اش را به دستش گرفته و وادارش می‌کند فرزندان خود را برای ارضای منافع شرکت قربانی کند.

ترجیح می‌دهم فرانتس بمیرد تا به زنی جز من ابراز علاقه کند.

لنی خواهر فرانتس است که علاقه‌ای بیش از اندازه به برادرش دارد.

گرفتار از دوسو

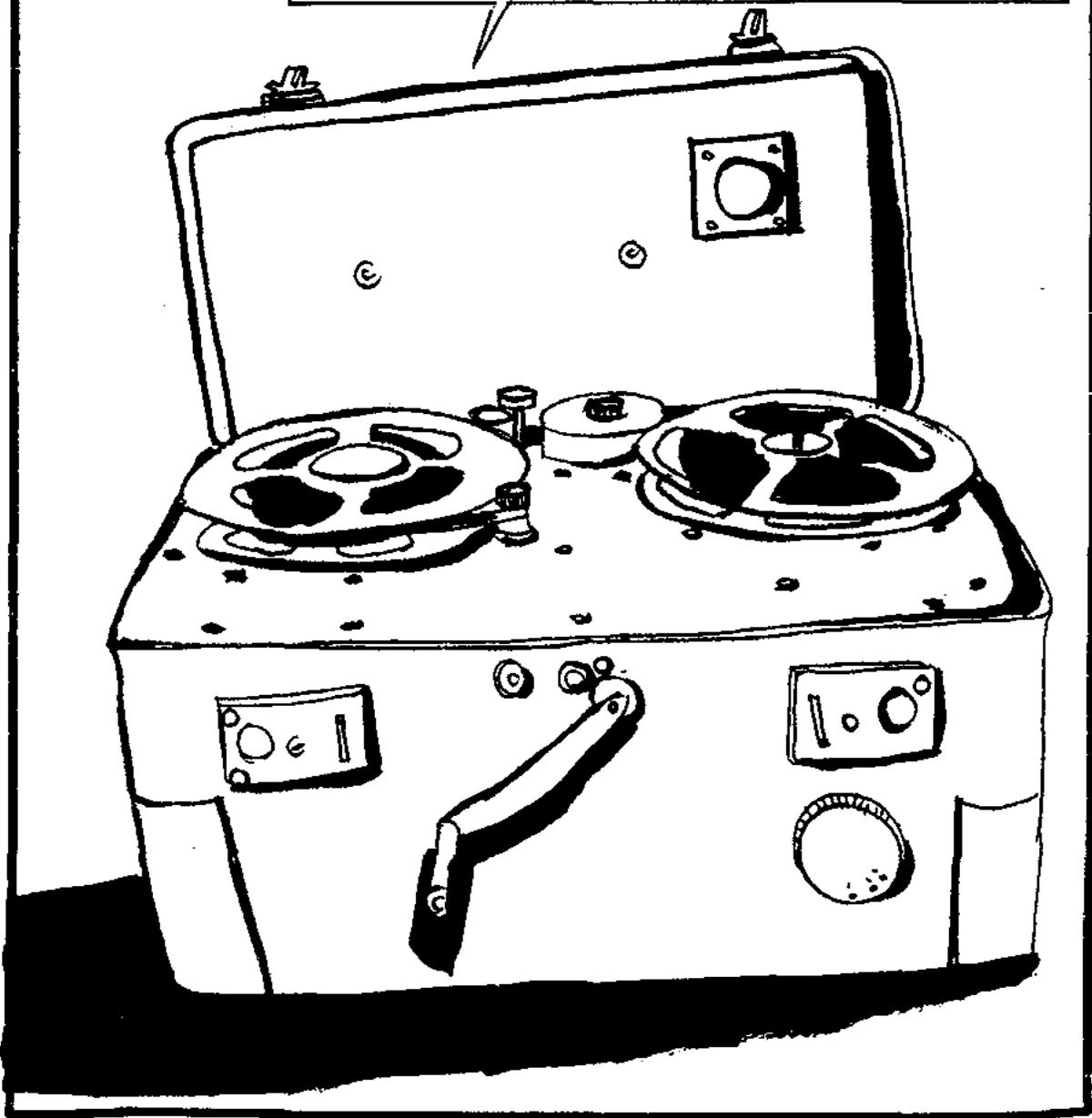
روشن می شود که فرانتس در نبرد بسیار تلخ جبهه شرقی از شکنجه گران پارتیزان های روسی بوده است. او بین دو موضع در نوسان است، یکی اینکه کاملاً خود را از این جنایات مبرا بداند، و دیگر اینکه این شکنجه ها را جزء الزامات جنگ به شمار آورد.



در سال ۱۹۵۹ این توجیحات برای تماشاگران، بسیار شبیه به دلایلی بود که احزاب کمونیست سراسر جهان برای توجیه وحشیگری های استالینسم به کار می بردند. آنها گاه گزارش ها را سراسر دروغ و «آفریده دست مطبوعات بوژوا» می شمردند و گاه محتوای آنها را پذیرفته اما خشونت را لازمه هر انقلاب می دانستند. اصطلاحاً می گفتند: «بدون شکستن تخم مرغ، نمی توان املت درست کرد.»

هنگامی که فرانتس سرانجام وادار می شود این حقیقت را بپذیرد که شکنجه‌هایی که داده است هیچ نتیجه مفیدی نداشته - و حتی شکست مقدر شده برای آلمان نازی را به تعویق انداخته‌اند می رود تا به همراه پدرش خودکشی کند. آنها در پیچی خطرناک به نام جوی شیطان با اتومبیل پورشه خود تن به تصادف می دهند. پیش از خودکشی فرانتس آخرین و بهترین سخنان خود را برای لنی روی نوار ضبط می کند.

جانور فود را پنهان کرده بود. ما نگاه او را که تا کوهان در پشمان همسایه دیده شد، غافلگیر کردیم. بعد او را کشتیم. دفاع از فود مشروع است. من جانور را غافلگیر کردم. او را کشتیم. مردی اختار، در چشم‌های متفرد او جانور را دیدم. هنوز زنده بود. جانور، فود من بودم. یک و یک می شود یک.



دادگاه خرچنگ‌ها

«دادگاه خرچنگ‌ها» مثل بقیه سخنرانی‌های سارتر خطاب به آینده است. او فرض می‌کند خرچنگ‌ها تنها جانورانی هستند که در قرن سی‌ام میلادی باقی خواهند ماند. ظاهر غیرقابل نفوذ خرچنگ‌ها نمادی است از غیرممکن بودن پیش‌بینی و درک معیارهایی که آینده برای قضاوت بر اعمال ما خواهد داشت.



سارتر سعی می‌کند نشان دهد که این تلاش فرانتس برای توجیه اعمالش، معادل با دیدگاه‌های آنهاست که می‌خواهند از فرانسوی ماندن الجزایر دفاع کنند. یعنی کسانی که شعار می‌دهند که الجزایر همان فرانسه است، (L'Algérie c'est la France)



بدین ترتیب از دست دادن الجزایر برای فرانسه همانقدر مسلم و مقدر می‌نمود که شکست هیتلر در آلمان.

نقد خرد دیالکتیک

علاوه بر مخالفت با جنگ الجزایر، آلتونا به سایر موضوعهایی که سارتر در دیگر آثارش مطرح کرده بود نیز مربوط می‌شود. این اثر همزمان با نقد خرد دیالکتیک (۱۹۶۰) نوشته شده که تحقیقی است فلسفی و سیاسی با همان ادعاها و حجم هستی و هیچ. این کتاب از آرزوی اولیه سارتر برای درهم آمیختن مارکسیسم و اگزیستانسیالیسم بسیار فراتر می‌رود و به تحقیق بر دو مساله عمده در فلسفه اخلاق و سیاست می‌پردازد.



چرا فشنونت - به ویژه در سیاست - بخش اینپنین فراگیری
از تهریه انسانی را می‌سازد.

و دیگری این که در دنیایی که انسان‌ها دائماً در معرض خطر چیزی قرار دارند که سارتر آن را «عملاً منفعل شدن» می‌نامد، بر سر آزادی ما چه خواهد آمد؟ («عملاً منفعل شدن» عبارتی است که سارتر اختراع کرد برای این که وجه دیگری از مفهوم مارکسیستی آلیناسیون (از خود بیگانگی) را آشکار سازد).

وضعیت عملاً منفعل (The Practico-Inert)

مثالی که سارتر برای به تصویر کشیدن این ایده به کار می‌برد، کشاورزان چینی هستند:



مثال واضح‌تری از این مقوله را در تمدن غربی می‌توان سراغ کرد. و آن وضعیت فردی است که با اتوموبیل خود دائماً در ترافیک گیر می‌کند. ترافیک‌هایی که به واسطه ازدیاد اتوموبیل به وجود می‌آیند، همان اتوموبیلی که برای راحت‌تر کردن و آزادتر کردن حرکت انسان‌ها درست شده بود. در تمام شکل‌های جامعه، انسان‌ها به طور روزافزون و اجتناب‌ناپذیری در میان آفریده‌های دست خود اسیر می‌شوند.

سرمایه‌داری، استعمار و خشونت

همانند آنچه در نقد خرد دیالکتیک آمد، در آلتونا نیز پدیده‌های مرتبط با سرمایه‌داری و استعمار، به عنوان واضح‌ترین و اسفناک‌ترین صور وضعیت عملاً منفعل انسانی معرفی می‌شوند. همانطور که پدر فرانتس در موفقیت کاری خود گرفتار شده بود و در نتیجه کارش برای او تعیین تکلیف می‌کرد، الجزایری که فرانسه استعمارش کرده بود نهایتاً برای فرانسه تعیین تکلیف می‌کند.



نقد هیچ‌راه حلی برای وضعیت عملاً منفعل نمی‌دهد. متفکران دیگری که به اندازه سارتر شهرت نداشتند، مفهومی را که او ارائه کرده بود به منزله نتایج ناخواسته و نامطلوب اعمال انسانی تفسیر کردند. سارتر به هیچ‌وجه نمی‌گوید که ظهور سوسیالیسم به این قانون اجتناب‌ناپذیر تاریخ پایان خواهد بخشید. دستمایه دوم نقد، یعنی جهانشمولی خشونت، دلیل دیگری برای دیدگاه تاریخی اساساً اندوهبار آلتونا ارائه می‌دهد. و آن اینکه تمام روابط انسانی و مخصوصاً رابطه گروه‌های انسانی با یکدیگر، ماهیتاً دچار نقصان هستند.



نقصان در این مورد، برای تولیدکننده به شکل کمبود مشتری برای انبوه کالاهای تولید شده توسط ماشین اقتصادی و در نتیجه خطر بیکاری در یک بخش دیگری از جامعه بروز می‌کند.

مسأله شکنجه

درگیری‌های شخصی، دستمایه اصلی هستی و هیچ و بسیاری از دیگر آثار سارتر است. اما در اینجا روابط مابین انسان‌ها است که به تحلیل سارتر از وضعیت انسانی، حال و هوایی شبیه به کتاب لویاتان اثر توماس هابز (۱۶۷۹-۱۵۸۸) می‌دهد، کتابی که به ما می‌آموزد انسان گرگ انسان است. این وجه، خاصیتی جالب از اثر سارتر را آشکار می‌کند. می‌دانیم که او از سویی دیگر متفکری پیشرو و حتی خوشبین است و بر این عقیده پافشاری می‌کند که ما آزادیم و می‌توانیم جامعه‌ای آزاد بسازیم.



یکی از مباحث نقد این است که هر انسان دیگری در نظر ما از ابتدا قابلیت تبدیل شدن به رقیب ما و مخالفت با ما را دارد و هرگز به عنوان یک دوست به نظر نمی آید. این عقیده‌ای است که در واپسین کلام فرانتس فون گبرلاخ دربارهٔ عذاب، بازگو می‌شود.

ای قرن‌های فوشبفتی، که پیزی از سرنوشت ما نمی‌دانید، بطور
می‌توانید قدرت ویرانگر عشق‌های مرگبار ما را درک کنید؟ یک و یک
می‌شود یک. این تمام تاریخ ماست.



راهی که فرانتس برای نابودی دیگر آدم‌ها یافت، شکنجه کردن آنها بود. عملی که او هدف آنرا «تبدیل انسان‌ها به حشرات پست در طول زندگی‌شان» توصیف می‌کند.

ارتش فرانسه برای سرکوب جنبش استقلال طلب الجزایر از شکنجه بسیار استفاده می‌کرد. متعاقباً دولتمردان فرانسوی در بیانات رسمی‌شان برای این اتفاق دو توضیح ماهیتاً متناقض ارائه می‌دادند.



آنهایی که در سال ۱۹۶۲ در اعتراض به استقلال الجزایر دست به اقدامات تروریستی‌ای زدند که مسئولیت آنها را سازمان ارتش سری برعهده گرفت، نه تنها الجزایری‌ها بلکه فرانسوی‌ها را نیز به قتل می‌رساندند. حامیان الجزایر فرانسوی همانند فرانتس تا آخر در رؤیای خود باقی ماندند و سعی کردند که فرانسه را نیز با خود در شکست‌شان همراه کنند.

برای توجه سارتر به ایده و واقعیت شکنجه هم دلایل فلسفی وجود دارد و هم دلایل تاریخی. در طول جنگ دوم جهانی که فرانسه به اشغال آلمان درآمده بود (بین سال‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۴۴) گشتاپو که گاهی پلیس فرانسه نیز به آنها کمک می‌کرد، برای مبارزه با فعالیت نهضت مقاومت، به نحوی گسترده از شکنجه استفاده می‌کرد. پس از آزادی فرانسه در سال ۱۹۴۵، سارتر در مقاله‌ای توضیح داد که چگونه این موضوع همه اعضای نهضت را، همانند او، وادار می‌کرد دائماً از خود سؤال کنند:



در فرانسه، کلمه سؤال (La question) هم به معنی پرسش است و هم برای توصیف نهاد شکنجه به کار می‌رود. این همان نامی بود که هانری آلگ بر کتاب خود گذاشت و سارتر مقدمه‌ای با عنوان «یک پیروزی» بر آن نوشت. او که عضو حزب کمونیست فرانسه و حامی استقلال الجزایر بود، این کتاب را در سال ۱۹۵۸ به چاپ رساند.



این حقیقت که آلگ - همانند پارتیزان‌هایی که فرانتس فون گرولاخ شکنجه‌شان می‌کرد - اعتراف نکرد مثالی بسیار عالی از ماهیت و گستردگی آزادی انسانی است که در هستی و هیچ مطرح شده بود.

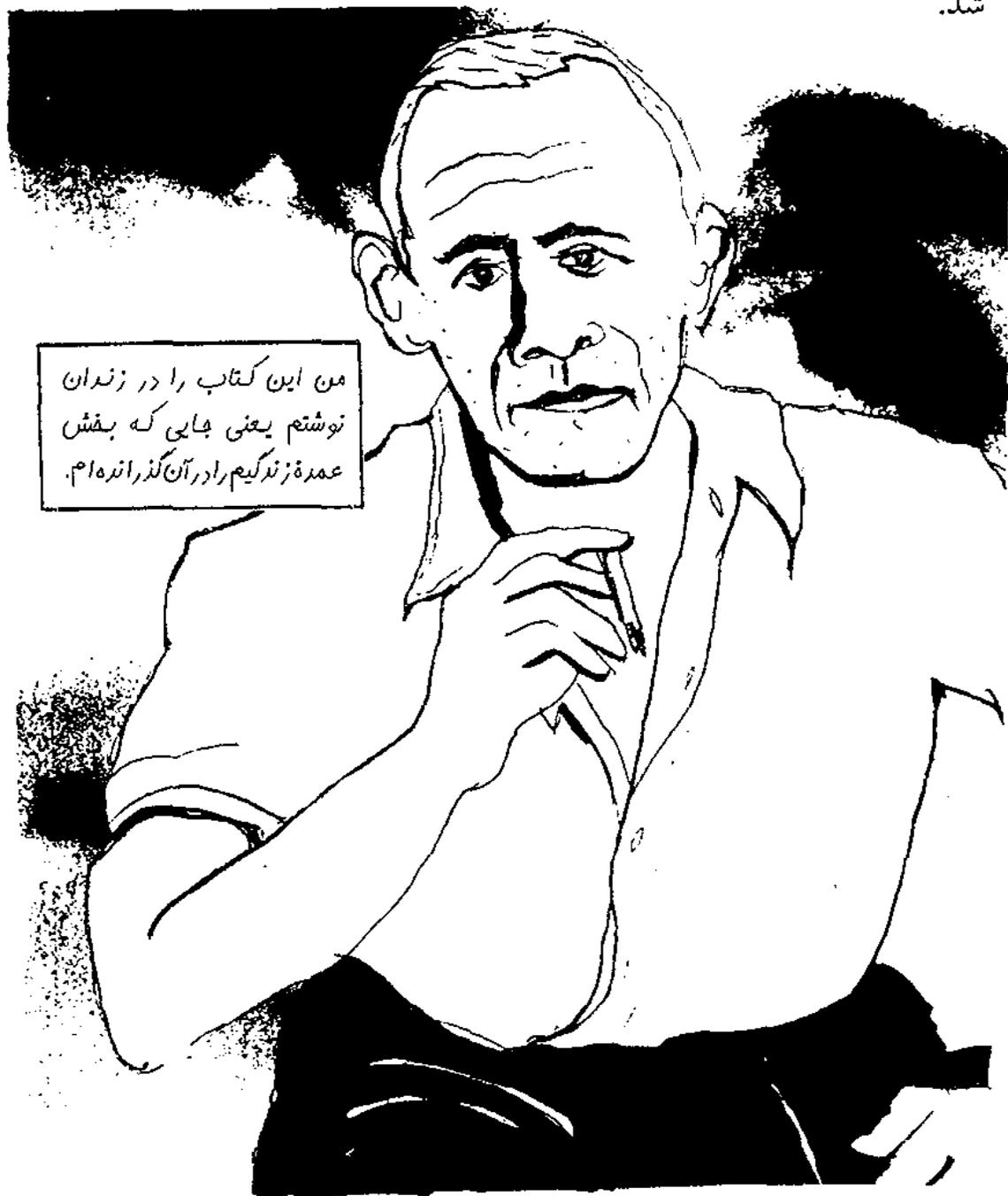


حتی فردی که زیر شکنجه است، آزاد است چون هنوز در ذهن خود این آزادی را دارد که تصمیم بگیرد آیا زمان آن فرا رسیده که دیگر نتواند این درد و عذاب را تحمل کند یا نه؟

ورای تغییرات مشخصی که در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در اندیشه سارتر رخ داد تداوم آشکاری در تعبیر او از آزادی انسانی وجود دارد. تسلیم بودن در برابر بدن خود و ترسیدن از رنج و مرگ فیزیکی، همان وضعی که گارسین در اتاق بسته داشت، شکل نهایی بی‌اعتقادی و دورویی است و مقاومت کردن مثل الگ، عالی‌ترین شکل آزادی.

سن ژنه (Saint Genet)

به نظر می‌رسد که سارتر از سال ۱۹۵۲ به بعد دیدگاه خود را درباره آزادی انسانی تغییر داد. سال ۱۹۵۲، فقط سال همدردی و همراهی بیشتر او با فلسفه (جبرگرایی) مارکسیسم نبود، بلکه دومین اثر او در زمینه روانکاوی اگزیستانسیالیستی نیز در همین سال با نام سن ژنه، کم‌دین و شهید منتشر شد. ژان ژنه (۱۸۶-۱۹۱۰) اولین بار در سال ۱۹۴۲ با چاپ تقریباً غیرقانونی اولین رمان خود به نام بانوی گل‌ها شناخته شد.



در نظر اول این کتاب نه تنها از روابط نامشروع، بلکه از دزدی، خیانت و خطای عهد نیز ستایش می‌کند.

ژنه با وساطت ژان کوکتو (۱۸۸۳-۱۹۶۳) از زندان شد و در اواسط دهه ۱۹۴۰ به حلقه دوستان سارتر پیوست.



من آنقدر تحت تأثیر نفرت او از تمام اصول جامعه بورژوازی قرار گرفتم که مقاله ۱۹۴۷ خود درباره بودلر را به او تقدیم کردم.

بازتاب رسمی تحقیقی گسترده که سارتر درباره ژنه و آثارش ارائه داد، مقدمات انتشار قانونی اولین جلد آثار کامل ژنه در سال ۱۹۵۲ را فراهم کرد. ناشر این کتاب، گاستون گالیمار، ناشر خود سارتر بود.

هشت ماه یا هشت سال؟

هیچکس نمی‌داند پدر ژنه چه کسی بوده. مادر او، گابریل ژنه که مجرد بود، در دهم سپتامبر ۱۹۱۰ او را در بخش عمومی بیمارستانی در پاریس به دنیا آورد و همان موقع سرپرستی او را به سازمان بهزیستی سپرد.



یا ژنه عمداً سارتر را گمراه کرده و یا سارتر که بسیار مایل بود یکی از پیش فرض‌های اساسی روانکاوی اگزیستانسیالیستی را به تصویر بکشد، به اشتباه شنیده است؛ اما به هر حال سارتر در سن ژنه نوشته که ژنه در سن هشت‌سالگی به پرورشگاه سپرده شد.

به علاوه سارتر شخصیت و وضعیت شغلی خانواده رنیه را نیز به غلط توصیف می‌کند و می‌گوید آنها کشاورزانی بی‌رحم و عاشق ملک و اموال خود بودند؛ در حالی که شارل رنیه هنرمندی چیره‌دست بود و هم او و هم همسرش به بچه‌ها علاقه بسیار داشتند. سارتر - شاید به خاطر اینکه ژنه افسانه‌ای دیگر درباره خودش ساخته - او را در جامعه‌ای که همه به جز او، با آنچه که دارند، شناخته می‌شوند عمیقاً تنها و منزوی توصیف می‌کند.



سرانجام، باز هم بنا به روایت سارتر در سن‌ژنه، این ماجرا به شکل‌گیری «مراسمی» در میدان دهکده انجامید.



البته هیچ مدرکی از برگزار شدن چنین مراسمی موجود نیست و در آثار خود ژنه نیز صحبتی از این موضوع به میان نیامده است.

در هر حال، برگزاری مراسم به نظریه اصلی سارتر ربطی ندارد.



از همان لحظه ژنه تصمیم گرفت که
فلق و فوی یک انسان دزد و شریر را
که جامعه به زور به او تممیل کرده بود،
به خود بگیرد.

به عبارت دیگر او به یک انتخاب اگزیستالیستی مشابه با بودلر دست می‌زند ولو به شیوه‌ای که به نظر سارتر نشان می‌داد او بیش از بودلر در مخالفتش با جامعه صادق و پایدار بوده است.

خواندن سن‌ژنه از خواندن بودلر سخت‌تر است. ابهام نظر سارتر هنگامی آشکار می‌شود که می‌گوید ژنه در سن هشت سالگی «بدترین را انتخاب کرد» چون «انتخاب دیگری نداشت.»

چنین چیزی تنها وقتی می‌تواند درست باشد که وضعیت غیرقابل باوری را که طبق نوشته سارتر، در کودکی توسط اجتماع برای ژنه مقدر شده، بپذیریم. در حقیقت بخشی از بحث سن‌ژنه بر سر این است که جامعه سرمایه‌داری ذاتاً جنایت‌پرور است یا نه؟

دزدها و فلاف‌کارها مأمولات
ابتناب‌ناپذیر ماهیت پست جامعه
سرمایه‌داری و نیاز آن به سپر بلا قرار
دادن دیگران است.



مقاله سارتر نقطه آغازی شد برای تمام بررسی‌های بعدی در مورد داستان‌ها و نمایشنامه‌های ژنه. سارتر آنرا از نظر عمق اندیشه در سطحی متوسط میان بودگر و کلمات ارزیابی می‌کند. کلمات نیز ماجرای کودکی است که به دلیل شرایط تولد و دوران تربیت و طفولیت، در وضعیتی اجتناب‌ناپذیر قرار گرفته است. اما تفاوت میان این دو بسیار بنیادی است:



کلمات: شکست یک نویسنده

شاید این بیشتر ناشی از یک اتفاق بود که کلمات در سال ۱۹۶۳ دقیقاً یک سال بعد از پایان جنگ الجزایر چاپ شد. سارتر از سال ۱۹۵۳ روی آن کار می‌کرد و به این بهانه که دیدگاهی بسیار منفی دارد، مرتب چاپ آنرا به تعویق می‌انداخت.



این همان کاری است که نسخه چاپ شده کلمات انجام می‌دهد. یعنی تمام فعالیت ادبی سارتر را از آغاز پایان، اشتباه می‌خواند و پیش از اینکه در مورد پذیرفتن چنین حرفه بی‌استفاده‌ای، به قضاوت بنشیند، تقاضای بخشایش می‌کند. فرد با خواندن آن از تصور آنچه در نسخه اصلی آمده بود برخوردار می‌گردد.

البته معیارهایی که سارتر برای قضاوت در مورد شغل خود به کار می‌برد، کمی غیرطبیعی به نظر می‌رسند. سارتر در مصاحبه‌ای با ژاکلین پیاتیه از روزنامه لوموند در آوریل سال ۱۹۶۴ می‌گوید: «کتاب تهوع به هیچ وجه با اهمیت‌تر از کودکی در حال مرگ نیست.»

به نظر می‌رسد او نه تنها آثار خود را کم‌ارزش می‌داند، بلکه کلاً دربارهٔ مسأله نوشتن نیز دچار سوءتفاهم است. نوشتن برای سیر کردن گرسنگان جهان نیست. این کار کشاورزان، متخصصان اقتصاد و کشاورزی و تجار است. شاید اتخاذ این دیدگاه به این دلیل باشد که رژیم‌های چپ‌گرایی که سارتر از آنها حمایت کرد یعنی چین کمونیست، کوبای کاسترو و الجزایر تحت حکومت FLN، در آن زمان سعی می‌کردند راهی برای نابودی مسئله فقر بیابند.



به هر حال، سارتر از سال ۱۹۵۴ به بعد و پس از کشف واقعیت نبرد طبقاتی، بیشتر کتاب‌هایش را وقف نابودی نظام سرمایه‌داری جهانی کرد چون آن را مسئول گرسنگی، استعمار و بدبختی همگان می‌دانست. شاید کتاب‌های او موفقیتی نداشتند، اما به هیچ وجه نمی‌توان او را متهم کرد که در این راه تلاش نکرده است.

امتناع از دریافت جایزه نوبل

شاید همین احساس نارضایتی از فعالیت حرفه‌ای بود که باعث شد سارتر اولین، و تا به امروز، تنها نویسنده‌ای باشد که وقتی در اکتبر سال ۱۹۴۶ برندهٔ جایزهٔ نوبل شد، از دریافت آن امتناع کرد. دلیل رسمی او این بود که



تحسین‌کنندگان عمل سارتر هنوز ادعا می‌کنند به همین دلیل بود که این جایزه به آلبرکامو، آنتول فرانس و فرانسوا موریاک داده شد؛ در حالی که آنرا از آندرو مالرو، مارسل پروست و گراهام گرین دریغ کردند. انتخاب نامزدان دریافت نوبل همواره محتاطانه، محافظه‌کارانه و «غیرسیاسی» بوده است. سارتر خود می‌گوید اگر این جایزه را در طول جنگ الجزایر به او تقدیم می‌کردند، می‌پذیرفت.



اما اینک، با پایان جنگ برای گرفتن این جایزه بسیار دیر شده بود.

دو دیدگاه متضاد درباره ادبیات

با این وجود دلایل دیگری هم برای سرخوردگی از ادبیات وجود داشت که ماجرای «کلمات» را شکل دادند. اگر بخواهیم حرف سارتر را بپذیریم، اولین دلیل این امر از اندیشه‌ای ریشه می‌گیرد که در کودکی توسط پدر بزرگ شوایتز دربارۀ ادبیات در او شکل گرفته بود.



ادبیات متعهد

اگر به کتاب تهوع از دید یک خویش‌نگاری بنگریم، اعتقاد به «رستگارکنندگی» ادبیات را در وجود روکانتن آنقدر ریشه‌دار می‌یابیم که سارتر بخواهد با نوشتن یک کتاب به رستگاری و آرامش دست یابد. اگر سارتر به هنگام نوشتن کتاب تهوع در سال ۱۹۳۸ حقیقتاً اینگونه می‌اندیشید، پس نظریه او در کتاب ادبیات چیست؟ (۱۹۴۷) را می‌توان فقط حمله‌ای به نویسندگان معاصرش دانست.



انگیزه سارتر از طرح این بحث که ادبیات باید عملکرد اجتماعی متعهدانه‌ای داشته باشد، برای این بود که نشان دهد خودش در حمایت از جایگاهی مقدس برای ادبیات چقدر در اشتباه بوده است.

اما بعد از سال ۱۹۶۳ آن گونه که صفحات نهایی، «کلمات» بازگو می‌کنند، حتی اعتقاد او به سودمندی ادبیات متعهد نیز از میان رفته بود.



اینک ادبیات برای سارتر که تمام فعالیت‌های حرفه‌ای خود را یک اشتباه می‌داند، تنها می‌تواند فرصتی باشد تا انسان در «آینه شکسته» به چهره خویش بنگرد.

جذابیت کلمات فقط به خاطر امتناع سارتر از پذیرفتن این دو دیدگاه اساسی دربارهٔ ادبیات نیست. در توضیح اینکه چرا کودکی اش اینقدر اندوهبار بوده است...



این «سنت» اگزیستانسیالیسم چه بود؟

اولین اگزستانسیالیست‌ها

بنیان اگزستانسیالیسم بر این عقیده است که حقیقت وضعیت انسانی تنها در لحظات اضطراب و ترس برملا می‌شود. این مکاشفه زمانی صورتی تبیین شده‌تر و حقیقی‌تر به خود می‌گیرد که فردی که آن را به بیان می‌آورد، فردی غیرعادی و منزوی باشد. مثل مرد زیرزمینی فتودور داستایونسکی (۱۸۸۱-۱۸۲۱)، قهرمانان گمشده و هراسان داستان‌های فرانتس کافکا (۱۹۲۴-۱۸۸۳)، یا الگوبرداران از اندیشه «انتظار» مسیح که در الهیات مسیحی فیلسوف و ریاضی‌دان فرانسوی قرن هفدهم، بلزپاسکال (۱۶۶۲-۱۶۲۳) و متفکر دینی قرن نوزدهم، سورن کی‌یرکگارد (۱۸۵۵-۱۸۱۳) دیده می‌شود.



نقطه اشتراک تمام این متفکرین علاوه بر اینکه می‌پنداشتند اضطراب، ترس و تنهایی وضعیت‌های طبیعی انسان هستند، این اعتقاد بود که هرکس سعی کند از این حالات فرار کند، فردی دورو است. بازتاب روشن این تفکر را در بخشی از کتاب تهوع می‌بینیم که در آن، روکانتن به تماشای نمایشگاه هنری شهر بوویل می‌رود.



به همین ترتیب این فکر که حل شدن کامل در جامعه زمان خود، اشتباه است، در تحلیل سارتر از وضعیت انسان در هستی و هیچ نقشی بنیادی ایفا می‌کند.

مطروح از عادی بودن

با این حال در کلمات همه این اندیشه‌ها دگرگون شده‌اند. یکی از تکان‌دهنده‌ترین صحنه‌های کتاب به یادآوری این خاطره می‌پردازد که چگونه سارتر با مادرش هر بعد از ظهر برای قدم زدن به باغ لوگزامبورگ می‌رفتند.



او بدون اینکه مورد توجه بقیه کودکانی که غرق در بازی خود بودند، قرار گیرد در این باغ از سویی به سویی دیگر پرسه می‌زد.

این دوره برای هر کس که بخواهد دربارهٔ واقعیت وضعیت انسانی چیزی بنویسد، آموزش طبیعی و مطلوب است.



آنچه او را واقعاً خوشحال می‌کرد، این بود که عضوی از یک خانوادهٔ بزرگ و پرهیاهو باشد که پدری با شخصیتی فولادین نظم و ترتیب را به او بیاموزد و از اولین سال‌های کودکی مجبور شود با همسالان خویش در شلوغ‌پلوغی و بی‌نظمی معمول همهٔ دبستان‌ها و بازی‌های کودکانه درآمیزد.

خشونت و آشوب سال ۱۹۶۸

در بهار و تابستان سال ۱۹۶۸ برای سارتر و دیگر چپ‌گرایان جهان، امیدی زودگذر پدید آمد. او از جنبش دانشجویی پاریس در ماه می ۱۹۶۸ حمایت کامل کرد. در سال ۱۹۶۹، پس از شکست جنبش، او رساله‌ای نوشت تحت عنوان کمونیست‌ها از انقلاب هراسانند، که در آن حزب کمونیست را متهم کرده بود که آشکارا و عمداً به امیدی که دانشجویان در پدید آمدن انقلابی نو و اصیل ایجاد کرده بودند، خیانت کرده است.



شکست جنبش دانشجویی ۱۹۶۸ به دوره‌ای منتهی شد که طی آن، عقاید سیاسی سارتر به طور روزافزونی رادیکالیزه می‌شد.

او در ناامیدی از آنچه سیاست عقلگرا خوانده می‌شود، به حمایت از جنبش مائوئیست‌های اروپا پرداخت و در سال ۱۹۷۳ در اعتراض به وضعیتی که تروریست‌های شهری آلمانی، معروف به دسته بادر ماینهوف در زندان داشتند تظاهراتی عمومی به راه انداخت.

باید با آنها مثل انقلابیونی رفتار کرد که اعتراض‌شان بر ضد جامعه سرمایه‌داری مدرن، موجه است. حتی اگر شیوه آنها درست نباشد، نباید با آنها مثل مجرمان و جنایتکاران معمولی رفتار کرد.



ولتر در خیابان

سارتر در دفاع از روزنامه‌هایی که توسط چپ‌گرایان افراطی چاپ می‌شد نیز بسیار مصمم بود. به عنوان مثال می‌توان از پشتیبانی او از روزنامهٔ مائوئیست آرمان خلق یاد کرد؛ روزنامه‌ای که آشکارا در سال ۱۹۷۰ اعلام می‌کرد که: «برای مائوئیست‌ها، خشونت انقلابی که از میان توده‌ها سربرآورد، عمیقاً و بی‌تردید اخلاقی است، چرا که کارگرانی که تا آن زمان قربانی دیکتاتوری سرمایه‌داری هستند، لاقط برای یک لحظه موضوع و عامل رقم خوردن تاریخ خویش می‌شوند.» انتشار این روزنامه در سال ۱۹۷۰ توسط پلیس ممنوع شد.



البته سارتر همچنان به مداخله‌اش در جهان روشنفکری فرانسه به شیوه صلح‌آمیزتر ادامه می‌داد. او نه فقط با کتاب‌ها و مقالاتش، بلکه از طریق ماهنامه عصر مدرن به این کار می‌پرداخت و در سال ۱۹۷۳ در ایجاد روزنامه بسیار خوب چپ‌گرای فرانسه به نام لیبراسیون (Libération) همکاری نمود و به طور موقت سردبیری رسمی آنرا برعهده گرفت. با این حال، سارتر طی ده سال پایانی زندگی خود که به تدریج بیمارتر شد، مواضع متناقضی اختیار کرد.



اولین تناقض در تقسیم زمان و انرژی‌اش بین حمایت از جنبش‌های انقلابی بسیار خشن در فرانسه و نوشتن چهارمین بررسی خود در زمینه روانکاوی اگزیستانسیالیستی بود. این اثر کتابی غامض و حجیم درباره گوستاو فلوبر (۱۸۲۱-۸۰) بود که اولین جلد آن تحت عنوان کودن خانواده به چاپ رسید.

مگر فلور چه ویژگی‌ای داشت؟

حتی در میان علاقه‌مندترین خوانندگان آثار سارتر کمتر کسی را می‌یابیم که به طور کامل سه جلد اول مجموعه را که جمعاً ۳۰۰۰ صفحه با حروف ریز است، خوانده باشد. جلد چهارم که به تحلیل بسیار دقیق زمان مهم فلور، مادام بواری، اختصاص یافته بود، ناتمام ماند.



بیشتر تحریک می‌شویم به جای اینکه حرف سارتر را به دلیل خصوصیات خود کتاب بپذیریم، به نقشی که فلور در دیدگاه سارتر نسبت به ادبیات دارد، توجه کنیم.

کتاب کلمات فلوبر را نویسنده‌ای معرفی می‌کند که سارتر جوان کتاب‌هایش را با
علاقه بسیار زیادی می‌خواند.



نظر شارل شوایتزر نسبت به ادبیات به عنوان راهی برای
رستگاری معنوی نیز از همین بی‌زاری فلوبر از دنیای مدرن و
اعتقاد او به اصل زندگی برای هنر سرپوشه گرفته بود.

در اشاراتی که در ادبیات چیست؟ به فلوبر می‌شود، می‌توان دید که سارتر دیدگاهی
را که تصور می‌کند در کودکی درباره ادبیات به او تحمیل شده است، زیر سوال
می‌برد.

کمون پاریس (۱۸۷۱)

این دیدگاه که نویسنده نه تنها مسئول تأثیر ایجاد شده توسط آثارش است بلکه مسئول حوادث سیاسی و اجتماعی دوران زندگی خود - که در نگاه اول می‌تواند هیچ ربطی به او نداشته باشد - نیز هست پایه مهم‌ترین دلایلی است که در ادبیات چیست؟ ارائه شده‌اند برای آن که لزوم مسئولیت سیاسی ادبیات را اثبات کنند. از نظر سارتر یکی از بزرگترین حوادث تاریخ قرن نوزدهم فرانسه کشتار ۲۰,۰۰۰ نفری پاریس به دست دولت فرانسه پس از شکست کمون انقلابی ۱۸۷۱ است؛ سارتر فلوبر و برادران کونکور (ادموند ۹۶-۱۸۲۲ و ژول ۷۰-۱۸۳۰، نویسندگان رئالیست و منتقدان هنری) را به خاطر همین حادثه به شدت محکوم می‌کند.





انتخاب این حادثه و نیز انتخاب نویسندگانی که سارتر آنها را متهم می‌کند، بسیار پرمعنی است. سرکوب‌گران کمون، طبقه کارگر پاریس را هدف گرفته بودند و فلوربر و برادران کونکور هر سه از بورژواهایی بودند که نمایندگان‌شان عامل شکل‌گیری و اجرای قتل عام به حساب می‌آمدند.

کودن خانواده

با این وجود، کودن خانواده دیدگاهی متفاوت از زندگی فلویبر ارائه می‌دهد. در اینجا فلویبر دیگر نماد طبقه‌ای نیست که نفرت سارتر از آن، آنگونه که خودش در سال ۱۹۵۲ می‌گوید، تنها با مرگ پایان می‌یابد. در اینجا فلویبر نویسنده‌ایست که تحلیل بسیار طولانی‌تری نسبت به بودلر، ژنه و خود سارتر به او اختصاص یافته و بسیار بیشتر از بودلر، با او همدردی می‌شود. اما حتی در این تفسیر جدید نیز حرفه و شخصیت او مجدداً براساس انتخابی شکل گرفته است که بین سال‌های هفت و نه سالگی وی صورت پذیرفته.



طبیعتاً تفاوت‌هایی هم وجود دارد. سارتر، بودلر و ژنه همگی تنها فرزند خانواده بودند. فلوبر برادر بزرگتری داشت به نام آشیل که هوش سرشارش وی را قادر ساخت مانند پدرش پزشکی برجسته شود.



کلمات، کلمات، کلمات...

باز هم، طبق نظر سارتر، فلور در سن هفت سالگی هنوز خواندن نیاموخته بود.



هر دو اینها، آنگونه که از عنوان و محتوای زندگینامه شخصی سارتر در سال ۱۹۶۳ به دست می‌آید، به زبان علاقه‌مند بودند و سعی می‌کردند به کمک نوشتن معنای تجربیات خود را بیابند.

عزم فلوبر به نوشتن نیز همانند سارتر، نتیجه یک شکست است. اگرچه در این که مورد، ماهیت شکست متفاوت است.



برعکس سارتر، علاوه بر اینکه بچه باهوشی بود، دائماً نیز برای گسترش توانایی هایش مورد تشویق قرار می گرفت. اگر بخواهیم مباحثی با بیش از یک میلیون کلمه را در نوزده کلمه خلاصه کنیم باید بگوییم: فلوبر برخلاف سارتر نوشتن را در نه سالگی آغاز کرد زیرا در هفت سالگی هنوز قادر به خواندن نبود.

نوشتن به منزله فعالیت انقلابی

هر دو نویسنده در رویگرد ادبی‌شان تنش‌های طبقاتی خود را بیان می‌کردند: فلوبر بدون آنکه بداند واقعاً چه می‌کند و سارتر با آگاهی بیشتر از اینکه هدف زندگی‌اش نابودی تمدن بورژوازی است. همانطور که می‌بینیم او تنها تا حدودی در این راه موفق شد. این معما که چرا او باید آخرین سال‌های زندگی‌اش را وقف فعالیت‌هایی اساساً متفاوت کند بی‌جواب مانده است.

البته اگر کودن خانواده را با دقت بخوانیم، متوجه نقش آن در تبیین برنامه انقلابی می‌شویم.



معنی واقعی کار فلوبر، اگر چه خود شفافاً بر آن واقف نبود، عیان کردن تمام تضادهای بورژوازی قرن نوزدهم فرانسه بود.

اما درک رابطه این وجه از اثر فلوبر و تلاش سارتر برای براندازی سرمایه‌داری بورژوازی از طریق حمایت از جنبش مائوئیست‌ها در فرانسه، نیازمند صرف وقت بسیار برای خواندن کتاب و حتی خواندن چیزهایی است که در آن به خواننده القاء می‌شوند.

سارتر، یک نماد

یکی از وجوه عجیب ده سال آخر زندگی سارتر این است که هر چه کمتر کتاب چاپ می‌کرد و کتاب‌هایش کمتر و نایاب‌تر می‌شده، بیشتر شهرت می‌یافت و مخصوصاً از سوی جوانان بیشتر مورد تمجید قرار می‌گرفت. شخصیت او همواره نماد دیدگاه سیاسی و فلسفی‌ای بود که ورای آثارش قرار داشت. بیایید مراحل شکل‌گیری محبوبیت سارتر را مرور کنیم:

- در اواخر دهه ۱۹۳۰، تهوع، دیوار و در سال ۱۹۴۳ هستی و هیچ نمایانگر یأس فلسفی‌ای هستند که پیش از جنگ جهانی دوم و اشغال فرانسه شایع بود.
- در میانه دهه ۱۹۴۰ او از امیدهای جنبش مقاومت خبر می‌دهد.
- در پایان دهه ۱۹۴۰ و طی دهه ۱۹۵۰ او به مباحث مربوط به کمونیسم می‌پرداخت.
- و دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ مسأله انقلاب برحق ملت‌های جهان سوم علیه امپریالیسم غربی را مطرح نمود.
- در طی دهه ۱۹۷۰ به تلاش برای براندازی سرمایه‌داری و نظام بورژوازی که آنرا محرک عمده شورش ماه می ۱۹۶۸ می‌دانست، ادامه داد و به این دلیل به طور وسیعی مورد تقدیر قرار گرفت. آن جمله معروف در مورد سارتر و آرون مربوط به همین دوره است؛ یعنی این که «بهتر آن است که همراه با سارتر اشتباه کنی تا اینکه همسو با آرون باشی و حق با تو باشد.»



مرگ سارتر

سیمون دوبوار پیش‌بینی کرده بود که سارتر هرگز از زندگی او خارج نخواهد شد. و این پیش‌بینی واقعاً تا همان لحظه آخر درست باقی ماند. یکی از حساس‌ترین بخش‌های جلد خویش‌نگاری دوبوار، مراسم خداحافظی است که مرگ سارتر در بیمارستان را در روز ۱۵ آوریل سال ۱۹۸۰ توصیف می‌کند.

دقیقه‌ای کنار جسم بی‌جانش نشستم، می‌دانستم که دیگر
یکدیگر را نخواهیم دید.



هنگامی که جسد او در ۱۹ آوریل به سوی قبرستان مونپارناس تشییع می‌شد، جمعیت حاضر در مراسم به ۵۰,۰۰۰ نفر رسید و این خود می‌تواند نشان‌دهنده موفقیتی باشد که سارتر در طول زندگی به عنوان الگوی حمایت از فعالیت‌های انقلابی به دست آورده بود.



والری ژیسکاردستن (متولد ۱۹۲۶) یکی از افراد متعددی بود که پس از مرگ سارتر از او تجلیل کردند. او که در آن هنگام ششمین سال ریاست جمهوری‌اش را در جمهوری پنجم سپری می‌کرد، از سارتر به عنوان «یک درخشش فکری بزرگ» یاد می‌کند. به سختی می‌توان تصور کرد که سارتر در شرایط مشابه، چنین تجلیل متواضعانه‌ای از ژیسکاردستن به عمل می‌آورد - اما این تجلیل خود به خوبی حاکی از تناقض نهایی زندگی، آثار و اعتقادات سارتر می‌باشد.

آزادی فکری و سیاسی‌ای که او در سال‌های شکل‌گیری حرفه‌اش با تمام ظرافت و نهایت پافشاری‌اش در پی حفظ آن بود، به‌وضوح در رژیم‌های سوسیالیستی مورد تقدیر او یافت نمی‌شوند، بلکه باید سراغ آن‌ها را در میان شهروندان همان جوامع سرمایه‌داری‌ای گرفت که موضوع آکره او بودند.



بله، اما فقط در صورتی که این
شهروندان در انتقاب والدینشان
دقت کافی به خرج دهند.



از مجموعه

قدم اول

كانت

قدم اول

نویسنده: کریستوفر واندت - طراح: آندرژ کلیموفسکی
ترجمه: حمیدرضا ابک



امانوئل کانت، فیلسوف پُراوازه عصر روشنگری را پایه‌گذار فلسفه مدرن غرب به شمار می‌آورند. تمامی فلاسفه صاحب نامی که پس از او آمدند، عمیقاً و امدار تلاش وی برای تعیین حدود دانش بشری به منزله یکی از موضوعات اصیل جست‌وجوی فلسفی هستند. در عین حال، فرمالیسم ساختارمند اندیشه وی باعث شده است که او به شخصیتی بحث‌انگیز در تاریخ فلسفه تبدیل شود؛ تاریخی که او خود در شکل‌دادنش سهم مهمی داشت.

کتاب حاضر، قدم اولی است برای شناخت کانت از طریق تأکید بر سه نوشته معروف او که به ترتیب انتشار عبارتند از: *نقد عقل محض*، *نقد عقل عملی* و *نقد داور*. در این کتاب مباحث اساسی فلسفه کانت، یعنی رابطه ذهن و ادراکات حسی، پرسش آزادی و قانون و نیز بازبینی حدود متافیزیک مورد توجه قرار گرفته‌اند. در این اثر، کانت به منزله فیلسوفی عقل‌گرا و در عین حال رمانتیک جلوه می‌کند که به دلایلی که شرح آن آمده است از اهمیت اندیشه وی پس از گذشت بیش از دو قرن هنوز کاسته نشده است.

بودا

قدم اول

نویسنده: جین هوپ - طراح: بورین وان لون

ترجمه علی کاشفی پور



مکاشفه، نیروانا، ذن و کارما در زمره مفاهیمی در اندیشه بودایی هستند که از حوزه جغرافیایی بودیسم فراتر رفته و وارد فرهنگ سایر ملل شرق و غرب شده‌اند و به همین دلیل نیز بودیسم به اندیشه‌ای ظاهراً شناخته شده در جهان تبدیل شده است. اما اینکه واقعیت بودیسم، تاریخ و انواع آن کدامند کمتر مورد توجه می‌باشد. این مذهب گسترده و پیچیده که با تمدن شرق آسیا پیوندی ناگسستنی یافته و از هند تا تبت و از چین و ویتنام تا کره و ژاپن و بسیاری مناطق دیگر را تحت پوشش قرار داده بر چه اساسی بنا شده است؟

هرچند که صاحب نظران بر این عقیده‌اند که فهم آموزه‌های بودا و دستیابی به روشنائی تعالیم او جز از طریق تجربه شخصی ممکن نیست و فقط به واسطه آن دانشی شهودی که از استاد به شاگرد منتقل شود در دسترس قرار می‌گیرد، در کتاب حاضر سعی شده است که از طریق داستان‌ها و تصاویر مربوط به تائوئیسم و مکاشفه و ذن، قدم اولی در جهت شناساندن آموزه‌های بودا برداشته شود.

ژان پل سارتر را برخی از مورخان، معروف‌ترین فرانسوی قرن بیستم میلادی - البته بعد از ژنرال دوگل - می‌دانند. در فاصله سال‌های پس از جنگ جهانی دوم تا درگذشتش، یعنی از سال ۱۹۴۵ تا سال ۱۹۸۰، سارتر مسلمان معروف‌ترین نویسنده فرانسسه و شناخته‌شده‌ترین فیلسوف زنده این کشور بود.

کتاب حاضر، از طریق مروری بر مهم‌ترین نوشته‌های سارتر، قدم اولی است برای آشنا شدن با نمایشنامه‌های او یعنی دست‌های آلوده، زندانیان آلتونا و اتاق بسته و نیز نقدهای ادبی‌اش در مورد رمبو و قلوب. در این کتاب شرح نسبتاً مفصّلی از مفاهیم بنیان‌گذار دیدگاه جهانشمول او یعنی اگزیستانسیالیسم ارائه شده است و به ویژه به اندیشه او در باره آزادی توجه می‌شود. در کنار این مباحث، این اثر به بازبینی پیش‌فرض‌هایی می‌پردازد که باعث می‌شوند در اندیشه سارتر میان مارکسیسم، لزوم پشتیبانی از جنبش‌های رهایی‌بخش در جهان سوم و باور به این مسئله که دوران کودکی تأثیر فوق‌العاده‌ای بر رفتار فرد در قبال جامعه دارد، پیوند برقرار گردد.